

رابطه ضعف دولت در خاورمیانه با منازعه آمیز شدن مجموعه امنیتی منطقه‌ای و ناامنی (عراق و سوریه)

غلامعلی چگنی زاده*

فریدون احمدیان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۳

۶۷



چکیده

خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد با رخداد‌های ناامن‌ساز متعددی همچون جنگ، تجزیه طلبی، ناآرامی‌های اجتماعی، ترور، مسابقه تسلیحاتی، معمای امنیت، رشد و فعالیت گروه‌های تروریستی مواجه بوده است. ارزیابی تحولات خاورمیانه در سه دهه اخیر نشانگر اثرگذاری پررنگ مؤلفه «ضعف دولت» بر بروز و ظهور ناامنی‌هاست. بر همین اساس این پژوهش درصدد است تا با استفاده از روش تحلیلی - تبیینی به سوال چگونگی تاثیر ضعف دولت‌های منطقه (مطالعه موردی عراق و سوریه) بر بروز ناامنی‌های خاورمیانه در بعد از جنگ سرد پاسخ دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فرآیند دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه به صورت ناقص رخ داده است و این موضوع علاوه بر تضعیف ساختار دولت‌ها مشتمل بر «ایده»، «نهاد»، «پایگاه مادی» در خاورمیانه و تشدید کج‌کارکردی آنها در بخش‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی، کاهش مشروعیت و منازعات افقی و عمودی درونی دولت‌های منطقه را نیز به دنبال داشته‌است. از آنجایی که سیاست خارجی دولت‌ها و نحوه تعامل آنها با همدیگر و ترتیبات امنیت منطقه‌ای متأثر از سطح داخلی است، بنابراین ناتوانی درونی دولت‌ها در خاورمیانه زمینه‌ساز شکل‌گیری مجموعه امنیتی «منازعه‌آمیز»، مداخله قدرت‌های بزرگ و تولید ناامنی در منطقه شده‌است.

واژگان کلیدی: دولت - ملت‌سازی، دولت ضعیف در خاورمیانه، مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز، امنیت

۱. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تهران

* نویسنده مسئول: chegnizadeh@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

منطقه خاورمیانه در یک قرن اخیر به دلایل مختلف از پرکشمکش‌ترین مناطق جهان به شمار رفته و می‌توان گفت که بیش از هر جای دیگری در کانون تحولات نظام جهانی قرار داشته و دارد. گرچه بحران و کشمکش در خاورمیانه متأثر از عوامل مختلفی است با این حال فرایند ناقص دولت - ملت‌سازی و کارکرد نامطلوب دولت‌ها از جمله عوامل مهم شکل‌گیری بحران و ناامنی در منطقه به شمار می‌رود. اساس استدلال پیش گفته در این واقعیت نهفته است، که سنگ بنای بسیاری از دولت‌ها در منطقه بدون فراهم بودن بسیاری از زیرساخت‌ها با روندی سریع و عمدتاً مصنوعی گذاشته شده است و در ادامه نیز این پدیده نوپا، نتوانسته است مؤلفه‌های مؤثر دخیل در دولت‌سازی را برای ادامه حیات بهینه به خدمت بگیرد لذا به ناچار استراتژی استفاده از خشونت و ملت‌سازی امپریالی را برای همگرایی جمعیت و جهت دادن آنها به سمت مرکزیت سیاسی برگزیده است.

بدیهی است که تمسک‌جویی برخی از دولت‌های خاورمیانه به استفاده از رویکرد امپریالی جهت دولت - ملت‌سازی، برساختگی هویت‌های جمعی قومی - مذهبی متعددی را به عنوان رقیب و «دیگری» حکمرانان در پی داشته و دارد. بالطبع وقتی چنین برساخته‌هایی براساس مذهب و قومیت خاص شکل‌گرفت، امکان تکه تکه شدن^۱ جامعه، و ایجاد فرقه‌های جدید برای پیشبرد منافع تسهیل می‌گردد، امری که موجب می‌شود تا گروه‌ها در مقابل هم صف‌آرایی کرده و در پی تغییر نظم و نظام حاکم، در راستای فرصت‌های مدنظر خویش باشند که نتیجه آن کاهش مشروعیت حکومت، معمای امنیت، جنگ داخلی، سرایت و سرریزی ناامنی به سطح منطقه‌ای و شکل‌گیری مجموعه امنیتی ستیزه‌آلود است.

با توجه به توضیحات فوق، پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که دولت‌های ضعیف منطقه (عراق و سوریه) چگونه زمینه‌ساز شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز و شبکه‌ایی از ناامنی در خاورمیانه پساجنگ سرد شده‌اند؟ فرض بر آن است که دولت‌های ضعیف در خاورمیانه (عراق و سوریه) به واسطه ضعف در «ایده»، «نهاد» و

1. Fragmentation
2. Spillover

«پایگاه مادی» و کج کارکردی نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی زمینه ساز شکل گیری مجموعه امنیتی منازعه آمیز، تولید ناامنی و تشدید مداخله قدرت های بزرگ در منطقه شده اند. در راستای تبیین ایده و فرض مطرح شده، این نوشتار از روش تحلیلی - تبیینی بهره برده و داده ها و اطلاعات مورد نیاز نیز از منابع کتابخانه ای و اینترنتی جمع آوری گردیده است.

این پژوهش برای تبیین و تحلیل موضوع از یک چارچوب نظری ترکیبی برگرفته از آموزه های مکتب امنیتی کپنهاگ پیروی می کند. بدین صورت که برای بررسی فرآیند دولت سازی در خاورمیانه، ابتدا دیدگاه «باری بوزان» در خصوص دولت در قالب سه مؤلفه ایده، نهاد و پایگاه مادی مورد استفاده قرار گرفته و کج کارکردی دولت ها نیز با بهره گیری از کارکردهای امنیتی پنج گانه دولت از نظر مکتب کپنهاگ تشریح گردیده است و در نهایت، با هدف ایجاد ارتباط بین سطح داخلی، منطقه ای و سیستمی و چگونگی اثرگذاری سطح داخلی بر سطح منطقه ای و بین المللی از نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای بهره برده شده است. در این مقاله نخست «فرآیند شکل گیری دولت های ضعیف» در خاورمیانه در چهاربخش، مشتمل بر ایده، نهاد، پایگاه مادی و کارکرد مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در ادامه نیز چگونگی اثرگذاری مؤلفه های چهارگانه مذکور بر مجموعه امنیتی خاورمیانه و منازعه آمیز شدن آن و تاثیر این امر بر تشدید مداخله قدرت های بزرگ در منطقه تشریح و تحلیل گردیده است.

پیشینه تحقیق

بدون شک در خصوص دولت - ملت سازی در خاورمیانه آثار متعدد و بسیار ارزشمندی نوشته شده است اما درباره رابطه و تاثیر ضعف ساختاری و کارکردی دولت بر منازعه آمیز شدن مجموعه امنیتی منطقه ای خاورمیانه و تأثیر آن بر مداخله قدرت های بزرگ، به صورت مستقل کتاب یا مقاله ای نگاشته نشده است. سید رضا موسوی نیا با مقاله «خاورمیانه و چالش دولت های ورشکسته از دیدگاه امنیت بین الملل» (۱۳۹۰) سعی نموده است تا اثرگذاری دولت های ورشکسته بر امنیت جهانی را توضیح دهد. در مقاله ای دیگر با عنوان «فرآیند ناتمام، دولت - ملت سازی و از رشد ماندگی همگرایی

منطقه‌ای در خلیج فارس» به قلم وحید سینایی (۱۳۹۵) نویسنده تلاش دارد ضمن ایجاد ارتباط بین فرایند ناقص دولت - ملت‌سازی با همگرایی، به درستی نقص در فرایند ساخت دولت - ملت را عامل اصلی تشتت دولت‌های منطقه خلیج فارس معرفی نماید. «گسترش تروریسم در عراق از منظر دولت - ملت‌سازی ناکام» به قلم امیرحشمتی (۱۳۹۵) مقاله دیگری است که صرفاً به بررسی نقش دولت - ملت‌سازی ناقص بر شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های تروریستی پرداخته است. صدیقه مراد زاده و احسان شاکری خویی (۱۳۹۵) نیز با مقاله «بحران فرایند دولت - ملت‌سازی و نقش آن بر شکل‌گیری و تکوین بنیادگرایی دینی در خاورمیانه، مطالعه موردی عراق و سوریه تقریباً همان راهی را رفته اند که امیرحشمتی طی کرده‌است با این تفاوت که حوزه مطالعه را به سوریه نیز گسترش داده‌اند. «تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف‌های اجتماعی» نوشته خلیل‌الله سرداری نیا و فائزه کیانی (۱۳۹۵) بر این اعتقاد است که بحران و جنگ داخلی سوریه ناشی از ضعف دولت‌سازی و بحران مشروعیت است. سید عبدالامیر نبوی و مریم دری (۱۳۹۶) نیز با مقاله «ضعف دولت - ملت‌سازی در سوریه و وقوع جنگ داخلی در این کشور» بر همین سیاق جنگ داخلی سوریه را تحلیل کرده‌اند.

دو اثر «تأثیرشکندگی دولت سوریه در تغییر تعاملات امنیتی خاورمیانه» و «خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی، بحران دولت ملی و نظم منطقه‌ای» به ترتیب به قلم رضا اختیاری امیری و مجید روحی دهبه (۱۳۹۶) هم به واسطه انتخاب رویکرد مجموعه امنیتی منطقه‌ای به عنوان چارچوب تئوریک و هم به علت انتخاب سوریه به عنوان دولت مورد مطالعه بیش از سایر آثار با پژوهش حاضر قرابت دارند اما علیرغم این نزدیکی، دو اثر مذکور و سایر تحقیقات مورد بررسی قرارگرفته، از دو منظر با این نوشتار تفاوت دارند.

نخست اینکه پژوهش‌های اشاره شده با تأکید برعامل داخلی یا خارجی، کمتر تعامل و درهم تنیدگی این متغیرها را مدنظر قرار داده‌اند. دوم اینکه به نحوه و چگونگی اثرگذاری دولت - ملت‌سازی و ضعف دولت بر منازعه‌آمیز شدن مجموعه امنیتی خاورمیانه اشاره نموده‌اند. از این‌رو، مقاله پیش‌رو می‌کوشد تا از منظری متفاوت و با در نظرگرفتن تأثیرات متقابل متغیرهای بین‌المللی درکنار عوامل داخلی، به بررسی ضعف

دولت از حیث ساختاری و کارکردی و اثرگذاری آن بر مجموعه امنیتی خاورمیانه پرداخته و در نهایت راهکارهایی جهت برون رفت از این وضعیت ارائه دهد.

۱. مبانی نظری: مکتب کپنهاگ؛ دولت ضعیف، کارکرد پنج‌گانه امنیتی دولت، مجموعه امنیتی منطقه‌ای

۱-۱. دولت از دیدگاه بوزان

برای تحلیل چرایی «ناامنی گسترده» در کشورهای جهان سوم، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. یکی از مهم‌ترین رویکردها متعلق به باری بوزان است؛ رویکردی که در تبیین علل ناامنی در دولت‌های جهان سوم بر موضوع دولت‌های ضعیف تأکید کرده و بر این اعتقاد است که عوامل اولیه معادله امنیت ملی با رابطه قرارداد اجتماعی به ندرت در جوامع جهان سوم مراعات شده است (چگنی زاده، ۱۳۷۹: ۷۹). باری بوزان در تشریح این رویکرد دولت را در قالب یک مثلث، متشکل از «ایده»، «نهاد» و «پایگاه مادی» ترسیم می‌کند که در صورت ضعف در آنها موجودیت دولت زیرسوال رفته و نمی‌تواند از عهده تأمین و ارائه وظایف خویش برآید و بدین شکل نه تنها امنیت داخلی آن مخدوش می‌گردد بلکه موجبات ناامنی نظام جهانی را نیز فراهم می‌آورد.

۱-۱-۱. ایده

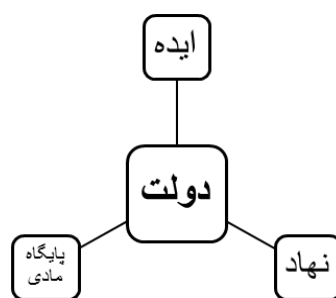
به اعتقاد بوزان «ایده»، متشکل از «ملیت» و «ایدئولوژی» در قلب هویت سیاسی دولت جای داشته و نقش بی‌بدیلی در ایجاد و تداوم حیات دولت در نظام رقابت‌آمیز بین‌المللی ایفاء می‌نماید چرا که به عنوان مجردترین جزءالگوی دولت، قادر است مردم را در قالب یک واحد سیاسی - اجتماعی به هم پیوند زند و به چرایی و چگونگی و فلسفه شکل‌گیری دولت پاسخ دهد (Buzan, 1991: 65). بوزان ضمن بر شمردن چهارمدل دولت سازی متشکل از «ملت - دولت»، «دولت - ملت»، «ملت - دولت نسبی»، «دولت چند ملیتی»، اصیل‌ترین شیوه دولت‌سازی را تقدم ملت بر دولت دانسته و معتقد است که تقارن این مدل با یک ایدئولوژی قوی می‌تواند به تحکیم پیوند حکومت با مردم و تثبیت مشروعیت نظام سیاسی منجر شود (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۰۱-۹۴).

۱-۱-۲. نهاد:

بعد دوم دولت از نظریوزان نهاد به معنای تمام دستگاه حکومت، از جمله سازمانها، مراحل و هنجارهای اجرایی، قانون‌گزاری و اداری یا قضایی است که از طریق آنها فعالیت می‌کند (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۰۴). به تعبیری ارزش‌ها، اهداف، آرمان‌ها و سیاست‌های یک دولت بدون داشتن نهادهای متناسب نمی‌تواند در عمل تحقق یافته و کارآمدی دولت را به ظهور برساند. بدیهی است که در دولت‌های قوی ایده و نهاد به عنوان دو نیروی مکمل بصورت توأمان اهداف دولت را محقق ساخته و با جهت‌دهی به پایگاه مادی دولت موجبات ایمنی آن را در سطح داخلی و بین‌المللی فراهم می‌آورند. اما در دولت‌های ضعیف، نهادها کارکرد اصلی خود را نداشته و نه تنها نمی‌توانند تامین‌کننده امنیت به معنای مدرن آن باشند بلکه خود به عنوان دامن‌زننده به ناامنی نیز ایفای نقش می‌نمایند.

۱-۱-۳. پایگاه مادی دولت:

زیرساخت‌های عینی دولت متشکل از مردم و سرزمین، از جمله همه منابع طبیعی و ثروت ساخته دست انسان در درون مرزهای آن، به عنوان سومین مؤلفه شکل‌دهنده به دولت به واسطه اختلافات مرزی، ناهمگونی جمعیت، مهاجرت و تهدید جمعیتی و تجزیه‌طلبی موردتهدید قرار گرفته و بدین‌سان زمینه‌ساز تضعیف دولت می‌گردند (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۱۴-۱۱۲).



شکل ۱- مدل مفهومی دولت‌سازی مطلوب، برگرفته از اندیشه بوزان، ترسیمی از نگارندگان

۱-۲. کارکرد دولت

درکنار چگونگی ساخت دولت، کارکرد آن نیز از جمله مولفه‌های مهم است که می‌تواند روند کارآمدی دولت‌ها را با ضعف مواجه سازد. امنیت به مثابه مهم‌ترین کارکرد یک دولت از مقوله‌های اساسی است که نیاز به آن در تمام ابعاد زندگی بشری به نحوی مؤثر احساس می‌شود. مکتب کپنهاگ به عنوان یکی از مکاتب نوین امنیت، با نگاهی فراخ به این مقوله، دایره آن را چنان گسترش می‌دهد که به شکلی تمام کارکردهای دولت را در برمی‌گیرد. براساس همین فراخ‌نگری، مکتب کپنهاگ امنیت را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی تقسیم می‌نماید.

۱-۲-۱. بخش نظامی:

دستورکار امنیت نظامی عمدتاً حول توانایی حکومت‌ها برای حفاظت از خود در برابر تهدیدهای نظامی داخلی همانند جدایی‌طلبی و خارجی دورمی‌زند ولی می‌تواند متضمن کاربرد قدرت نظامی برای دفاع در برابر تهدیدهای غیرنظامی که متوجه آنهاست هم بشود (بوزان، ویور و دو ویلد، ۱۳۸۶: ۸۷-۸۶). مکتب کپنهاگ، امنیت نظامی را مهم‌ترین بُعد امنیت می‌داند چرا که می‌تواند ابعاد سه‌گانه دولت یعنی «ایده»، «نهاده‌ها» و «پایگاه‌های مادی» را متاثر نموده و آنها را مختل، سرکوب و یا حتی نابود کند (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۴۱). براساس این نگاه یک دولت در صورتی می‌تواند به کارکرد خود در بخش نظامی امنیت جامه عمل بپوشاند که ارزش‌های ملی شامل «حاکمیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی، ایمنی و سلامتی مردم و شهروندان، بقای نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - مذهبی و رفاه و معیشت ملت» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۲۳) را از گزند تهدیدات (عینی و ذهنی) حفظ نماید.

۱-۲-۲. بخش سیاسی:

امنیت سیاسی ناظر بر ثبات سازمانی نظم‌های اجتماعی است (بوزان، ویور و دو ویلد، ۱۳۸۶: ۲۱۵). هدف مرجع در بخش سیاسی «ایده حاکمیت» است که از آن با عنوان قواعد تشکیل دهنده حاکمیت و هویت ملی و نهادهای منتسب به دولت یاد می‌شود (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۴۳). کارکرد مثبت امنیتی دولت در بخش سیاسی مستلزم

«توانایی آن در کسب اعتبار و اعتماد بین‌المللی از طریق تصویرسازی مثبت و واقعی از نظام حکومتی مستقر، مقابله و خنثی‌سازی ایدئولوژی‌های سیاسی معارض و رقیب، موفقیت در ایجاد وحدت، انسجام و همگرایی و همبستگی ملی بر پایه ارزش‌های مشترک و مطلوب» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۲۴) می‌باشد.

۱-۲-۳. بخش اجتماعی:

مفهوم سازمان دهنده بخش اجتماعی، هویت است. ناامنی اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که همبدهائی از هر نوع، تحول و یا احتمالی را به عنوان تهدید برای بقایشان به عنوان یک همبود تعریف کنند (بوزان، ویور و دووید، ۱۳۸۶: ۱۸۴-۱۸۳). در بخش اجتماعی، دولتی می‌تواند مدعی کارکرد مطلوب شود که «تقویت فرهنگ خودی، کاهش شکاف ارزشی بین ملت و دولت، توسعه اجتماعی - اقتصادی به ویژه در مناطق اقلیت نشین قومی، ایجاد - تقویت و توسعه عناصر ایدئولوژی فراگیر ملی و سرانجام تضعیف هویت و ارزش‌های مهاجم» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۲۶) را به شکل بهینه انجام داده باشد.

۱-۲-۴. بخش اقتصادی:

به اعتقاد اندیشمندان مکتب کپنهاگ امنیت اقتصادی و کارکرد اقتصادی مطلوب دولت‌ها را می‌توان در گرو «توانایی تامین نیازهای جامعه و مردم، رفاه و معیشت اقتصادی، توسعه صنعتی، فناوری، اقتصادی و تجاری از طریق حفظ اصول سازمان‌دهنده و ساختار نظام اقتصاد ملی و دسترسی آزاد به منابع، سرمایه و بازار جهانی و آسیب پذیر نبودن در برابر تهدیدات ساختاری و کارگزاری اقتصادی» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۲۸) قلمداد کرد.

۱-۲-۵. بخش محیط‌زیست:

در این بخش شاخص‌ها و معیارهای کارآمدی دولت‌ها را می‌توان بدین شرح استنتاج و استخراج کرد: «میزان موفقیت و مشارکت در مذاکرات، معاهدات و نهادهای بین‌المللی در زمینه حفظ محیط‌زیست، دستاوردهای کشورهای در حل و فصل و مدیریت مناقشات و منازعات ناظر بر محیط‌زیست و منابع طبیعی و ...» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۰).

۱-۳. مجموعه امنیتی منطقه‌ای

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای برای اولین بار توسط باری بوزان در سال ۱۹۸۳ مورد استفاده قرار گرفت (Buzan, 1983:105-115). وی ابتدا و در ساختار متصلب دوران جنگ سرد مجموعه امنیتی را گروهی از دولت‌ها می‌دانست که به واسطه علائق اصلی امنیتی در هم تنیده، نمی‌توان امنیت ملی آنها را به صورت جدا در نظر گرفت (Buzan, 1983:106). با فروپاشی شوروی و پیدایش زمینه‌های مختلف درگیری، مناقشه و نیز شکل‌گیری روندهای جدید همکاری جویانه در قالب سازمان‌های منطقه‌ای، وضعیت جدیدی شکل گرفت (داداندیش و کوزه گرکالچی، ۱۳۸۹: ۷۶) که درک و تبیین جامع این تحول نوین را اجتناب ناپذیر می‌ساخت، بر همین اساس صاحب‌نظران مختلف از جمله اندیشمندان مکتب‌کپنهاگ با بازاندیشی در دیدگاه‌های کلاسیک منطقه‌گرایی تلاش کردند نظریه و مفهوم مذکور را به گونه‌ای روزآمد سازند که قابلیت انطباق بیشتری با شرایط و تحولات پس از جنگ سرد داشته باشد (داداندیش و کوزه گرکالچی، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۷). در بازنگری جدید، مجموعه امنیتی بیش و پیش از مجاورت جغرافیایی حاصل تعاملات و وابستگی‌های متقابل امنیتی دانسته شد (Buzan, 1991:187) و «دسته‌ای از واحدها تعریف گردید که در آن فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن یا هر دو آنها به اندازه‌ای درهم تنیده است که مشکلات امنیتی اعضاء جدای از یکدیگر قابل تحلیل یا حل شدن نیست» (Buzan, Waever, & De Wilde: 1998:44).

نکته شایان توجه در این تعریف، رهیافت تلفیقی مادی‌گرایانه - سازه‌انگارانه بوزان و همکارانش در تشریح نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای است؛ بدین صورت که تعریف جدید، زمانی که ایده‌های مربوط به وضعیت سرزمینی یک کشور و نحوه توزیع قدرت را مورد توجه قرار می‌دهد، به رهیافت‌های نو واقع‌گرایانه نزدیک می‌شود و آن هنگام که به فرایند «امنیتی شدن» به عنوان برابری تعامل بین‌الادّهانی کنشگران توجه می‌کند، رهیافت سازه‌انگارانه در آن پرتنگ می‌گردد (چگنی‌زاده، تاجیک و نبوی، ۱۳۹۲: ۶۵).

1. Securitisation

با مبدل شدن مجموعه امنیتی به مفهومی «دورگه» متشکل از دو وجه مادی و «ایده‌ای»^۲ «کورک اسکانیان»^۳ با توسعه سه مفهوم محوری مجموعه امنیتی (دوستی و دشمنی، ضعف دولت و نفوذ قدرت‌های بزرگ) و تلاش جهت ایجاد ارتباط بین سه سطح داخلی، منطقه‌ای و سیستمی درصدد فهم جدیدی از آن برآمد. براساس مدل ترسیم شده وی، دولت‌ها همان‌گونه که بوزان معتقد است از سه مولفه «ایده»، «نهاد» و «پایگاه مادی» تشکیل شده که کارکرد اصلی آنها تامین خدمات و «کالاهای عمومی»^۴ و در راس آن امنیت به معنای وسیع و عمیق برای جامعه است (Oskanian, 2013:38).

به اعتقاد اسکانیان در صورتی که به علت ضعف ایده، جامعه دولت را به عنوان نماینده انحصاری تامین‌کننده خدمات عمومی مورد طلب خویش به رسمیت نشناسد و همزمان به واسطه ضعف نهادی دولت نیز توانایی استخراج منابع مورد نیاز از جامعه را برای پاسخ به مطالبات خود آنها نداشته باشد، «استراتژی بقای»^۵ مورد تاکید و حمایت دولت از عهده همگرایی در سطح جامعه برنیامده و به تدریج مشروعیت «افقی»^۶ و «عمودی»^۷ دولت رو به نقصان نهاده و نتیجتاً هر گروهی «استراتژی بقای»^۸ مختص به خود را موازی با استراتژی دولت و گروه‌های حامی آن تعریف خواهد کرد که عواقب آن همانگونه که بوزان عنوان می‌دارد (Oskanian, 2013:41)، پا گرفتن معمای امنیت در درون کشورهاست. با کاهش مشروعیت، دولت‌ها تلاش خواهند کرد تا با استفاده از زور و جایگزینی «نهاد» با «ایده»، انحصار اعمال اقتدار را اعاده کنند اما افزایش استفاده از زور نتیجه عکس داشته و زمینه‌ساز تشدید کاهش مشروعیت می‌گردد و بدین صورت چرخه افزایش استفاده از زور و کاهش مشروعیت شکل گرفته که هالستی از آن با عنوان «معمای مشروعیت دولت»^۹ نام می‌برد (Oskanian, 2013:41).

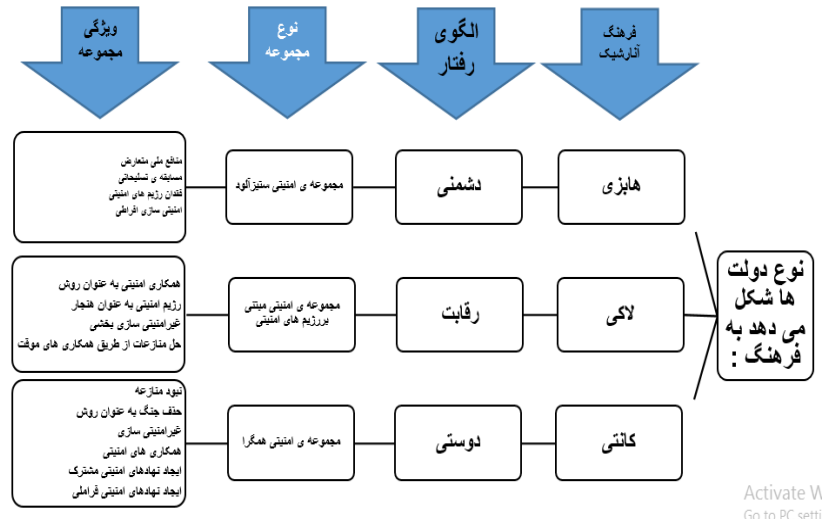
با تداوم معمای مشروعیت دولت و تقابل خرده هویت‌ها با هویت ملی، جامعه از حیث هویتی به سمت چندپاره‌گی حرکت خواهد کرد و هر یک از گروه‌های جمعیتی با

1. Hybrid
2. Ideational
3. Kevork Oskanian
4. Public goods
5. Strategy of Survival
6. Horizontal
7. Vertical
8. State-Legitimacy Dilemma

تاکید و تمرکز بر هویت گروهی انحصاری خود، بین «خود» و «دیگران» از جمله دولت، مرزهای مرئی و نامرئی ایجاد می‌کنند. بدین ترتیب زمینه برای آنچه که «کاستلز» آن را «هویت مقاومت» می‌نامد فراهم می‌گردد (زارعان، ۱۳۹۴: ۹) که منجر به امنیتی‌سازی دو طرف از همدیگر خواهد شد به نحوی که هر کدام از بازیگران (دولت و گروه‌های غیردولتی) آن دیگری را تهدیدی وجودی برای ارزش‌های حیاتی‌شان تلقی می‌نمایند.

از آنجایی که اسکانیان از ابتدا معتقد به تأثیر و تأثر سه سطح داخلی کشورها، منطقه‌ای و سیستمی است لذا بر این نکته تأکید می‌ورزد که گفتمان و فرهنگ امنیتی حاکم بر سطح داخلی دولت‌ها اعم از قوی و ضعیف در نهایت به سطح منطقه‌ای سرایت کرده و سه فرهنگ آنارشیک هابزی، لاکی و کانتی شکل خواهد داد که بسته به تثبیت هر کدام از آنها، پویای امنیتی منطقه کسوت «دشمنی»، «رقابت» و «دوستی» به تن خواهند کرد. در قطب سلبی این الگو، مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز (تجدیدنظرطلبانه یا حفظ وضع موجود) قرار دارد که در آن به هم وابستگی زاده ترس، رقابت و احساس مشترک تهدید است. در میانه طیف رژیم‌های امنیتی (ضعیف یا قوی) قرار دارند که در آنها هنوز دولت‌ها یکدیگر را به چشم تهدیدهای بالقوه می‌بینند، ولی برای کاهش این وضعیت ترتیبات اطمینان بخشی تمهید کرده‌اند. در قطب ایجابی طیف هم، همبود امنیتی (سست یا محکم) جای دارد که در آن دولت‌ها در مناسبات فی‌مابین انتظار کاربرد زور را نداشته یا مهبیای توسل به زور نیستند (Oskanian, 2013: 21-29).

شایان ذکر است که هر کدام از این پویاها با تأثیرگذاری بر الگوهای تعامل قدرت‌های بزرگ با منطقه (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۲) و با هجمه به ارزش‌های بنیادین آنها مشتمل بر «هویت مشترک»، «منافع مادی»، «استراتژی سیستمی» و «ارزش‌های جهانی» زمینه پیوستگی روزافزون قدرت‌های مذکور با مناطق را فراهم آورده که پیامد آن تغییر در «فرهنگ آنارشیک»، «الگوی دوستی و دشمنی»، «قطب بندی» و «مرزهای» مجموعه امنیتی منطقه و شکل‌گیری شبکه‌ای از ناامنی می‌باشد (Oskanian, 2013: 54-64).



شکل ۲- مدل مفهومی چگونگی اثرگذاری ضعف و قوت دولت‌ها بر شکل‌گیری مجموعه امنیتی منطقه‌ای - برگرفته از اندیشه اسکانیان - ترسیم از نگارندگان

در راستای اثبات فرض مطرح شده، این نوشتار خواهد کوشید تا با استفاده از رویکرد تئوریک ترکیبی اتخاذ شده ابتدا ضعف ساختار و کارکرد دولت‌ها از جمله عراق و سوریه در خاورمیانه پساجنگ سرد را به اثبات برساند. سپس ضمن ایجاد ارتباط بین سطح داخلی دولت‌ها با پویای امنیتی منطقه‌ای، چگونگی اثرگذاری ضعف دولت‌ها بر شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز منطقه‌ای و تشدید مداخله قدرت‌های بزرگ را به بررسی بنشیند.

۲. فرآیند شکل‌گیری دولت‌های ضعیف در خاورمیانه بر اساس دیدگاه بوزان از دولت دولت از نوع پیشامدرن آن در خاورمیانه دارای سابقه دیرینه‌ای است. فرد هالییدی در کتاب تئوری روابط بین‌الملل در خاورمیانه در تایید این دیرینگی، سومریان در بین‌النهرین، پادشاهی کهن ایرانی و ... را در شمار دولت‌هایی تلقی می‌کند که هزاران سال پیش در منطقه حضور داشته‌اند. برخلاف دولت پیشامدرن، دولت از نوع معاصر آن،

عمر چندانی در این منطقه ندارد و محصول مدرنیته و فشار بیرونی در سه مرحله است. الف) قدرت نظامی و توسعه نظام سرمایه‌داری (از ۱۶۰۰) ب) نظام استعماری و قواعد حاصل از آن (از ۱۹۴۵ تا ۱۸۸۲) ج) اقتصاد جهانی و تحولات سیاسی از بعد از جنگ سرد تاکنون (Halliday, 2005: 43).

مطالعه تاریخ دولت‌های معاصر در خاورمیانه نظیر عراق و سوریه با استفاده از دیدگاه بوزان نشان می‌دهد که ساخت اغلب آنها به شکل مطلوب و بهینه رخ نداده است و در سه حوزه «ایده»، «نهاد» و «پایگاه مادی» با چالش‌های عمده مواجه هستند. علاوه بر ضعف ساختاری، دولت‌های منطقه از حیث کارکردی نیز در زمره دولت‌های ضعیف می‌گنجد به طوری که ناتوان از تامین اقل‌های مورد خواست شهروندان در بخش‌های مختلف نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی می‌باشند. فرآیند شکل‌گیری دولت‌های ضعیف در خاورمیانه بر پایه مدل مثلثی بوزان از دولت بدین شکل قابل بررسی است:

۲-۱. ضعف نهاد

۲-۱-۱. تقدم نهاد بر ایده، نقطه آغاز انحراف ساخت دولت در خاورمیانه:

شکل‌گیری نظام‌های دولت - ملت کنونی در خاورمیانه را می‌توان از جمله پیامدهای جنگ جهانی اول بیان کرد (Korany, 2011: 12). برخلاف فرایند شکل‌گیری دولت - ملت و حتی عبور آن به مرحله دولت - شهروند در کشورهای غربی، این پروسه در کشورهای خاورمیانه مصنوعی و قراردادی بوده و حتی در مواردی می‌توان آنها را در زمره دولت‌های پیشامدرن قلمداد کرد (هوشی سادات، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

مرزهای بسیاری از دولت‌های منطقه از جمله عراق و سوریه نه بر اساس واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و حتی جغرافیایی، بلکه بر اساس منافع قدرت‌های استعماری ترسیم شده‌اند. بعد از جنگ جهانی اول در خاورمیانه قدرت‌های غربی خاصه انگلستان و فرانسه با ابداع سازوکار موسوم به قیمومیت و نیز با بهره‌برداری از ظرفیت معاهدات و قراردادهای صلح بین‌المللی همچون «سور»، «لوزان»، «موصل» و... اداره فلسطین، سوریه، لبنان، عراق و اردن را در اختیار گرفتند (Bromly, 1994: 74) و بدین شکل فرایند

دولت‌سازی، موسوم به دیالکتیک استعماری زیر نظر قدرت‌های بزرگ فاتح آغاز شد (Ehteshami, 2014:30).

بدیهی است که با این معاهدات و سازوکارهای نهفته در آن قدرت‌های اروپایی توانستند مقدماتاً بروکراسی دولت مدرن را در سرزمین‌های انتزاع شده از امپراتوری عثمانی پیاده سازند اما این سنت برخلاف بسیاری دیگر از مناطق، چون سنخیت چندانی با خصوصیات جغرافیایی و بافت جمعیتی به شدت ناهمگون قومی و مذهبی منطقه نداشت، نتوانست ارتباطی منطقی و معنا دار با مردمان بومی منطقه ایجاد کند (Jackson, 2005:90). به همین دلیل، رهبران سیاسی به ناچار برای ایجاد یکپارچگی سیاسی، برخلاف مثلث ترسیم شده بوزان از دولت، که ایده در راس هرم قرار دارد، رویکرد اقتدارگرایانه تقدم نهاد بر ایده را پیشه خود ساختند.

۲-۱-۲. استبدادی شدن نهادها

جدای از تقدم نهاد بر ایده در خاورمیانه و الگوبرداری بدون تناسب با واقعیت‌های تاریخی - فرهنگی و ناقص از نهادهای غربی، در ادامه عواملی همچون نقش‌آفرینی پررنگ نظامیان در امر نهادسازی، فربه شدن نهادهای امنیتی - پلیسی و نیز ظهور پدیده رانت و رانت‌ریسم، زمینه را برای انحراف بیش از پیش نهادها و استبدادی شدن ساختار سیاسی و نهادهای متولی این ساختار فراهم آورد. نظام‌های سیاسی خاورمیانه از جمله عراق متأثر از عوامل پیش گفته علیرغم تفاوت ظاهری؛ از نظر ماهیتی و جوهری (جز چند مورد استثناء) طیفی از اقتدارگرایی مهارنشده را شامل می‌شوند که ویژگی مشترک همه آنها ضعف نهادهایی است که نه تنها از عهده توانمندسازی مردم برنیامده بلکه زمینه را برای تولید و بازتولید الگوی قانون آهنین اندک سالاری فراهم می‌نمایند (Tessler, 2002:338).

این نظام‌های اقتدارگرا علاوه بر اینکه از نظر سرکوب آزادی‌های مدنی شهروندان و از میان بردن مخالفان شباهت‌های اساسی با هم داشتند در عین حال فاقد ظرفیت‌های نهادی برای استخراج منابع به شکل مثبت و موثر بودند. این روند به ایجاد شبکه‌های غیررسمی و شخصی کنترل و تجهیز اجتماعی با برخورداری از ساختارهای



پاتریمونیالیسم بر پایه دسترسی ناعادلانه به منابع دولتی منجر شد. این حامی گرای، همچنین باعث اتصال نخبگان حاکم و حلقه‌های مورد اعتماد در درون جامعه و جلوگیری از قراردادهای اجتماعی دموکراتیک میان مردم و سیاستمداران شد (Khoury, 2011). رژیم بعث عراق از جمله دولت‌هایی است که با اتخاذ این رویکرد و با بهره‌گیری از نهادهای پلیسی و امنیتی، خشونت، استفاده از پول نفت و رانت در تلاش بود تا به شبکه‌های تحت حمایت دولت شکل داده و هویت‌های سیاسی - اجتماعی را براساس این شبکه‌ها تعریف کرده و بسازد (سمیعی اصفهانی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۹).

۲-۱-۳. تغییر نهادها و ناتوانی در جایگزینی نهادهای مطلوب

ایجاد و وجود امنیت از پیش شرط‌های اصلی موفقیت دولت‌سازی و شکل‌گیری یک دولت قوی است. امنیت باعث می‌شود تا حاکمان بتوانند محیط امنی را برای دولت‌سازی به وجود آورند (Lijphart, 1997: 25-50). پس از پایان جنگ سرد، رخدادهایی همچون حمله ائتلاف غربی به رهبری آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین و بین‌المللی شدن دولت‌سازی در کشور مذکور و در نهایت بروز انقلاب‌های موسوم به بهار عربی موجب تضعیف نهادهای متولی امنیت و مشروعیت‌زدایی آنها در بسیاری از کشورها از جمله عراق، یمن، سوریه، لیبی و... گردید. در حقیقت با تحولات پیش‌گفته نظم امنیتی متصلب حاکم در کشورها و نهادهایی که به نمایندگی از این نظم عمل می‌کردند در هم شکستند اما بازیگران جدید نتوانستند در راستای تحقق خواسته‌های مردم دست به نهادسازی مطلوب بزنند و از آنجایی که نهادسازی و تداوم حیات نهادها مبتنی بر پیوند میان امنیت بر پایه ظرفیت اجبار و قهر و امنیتی نشات گرفته از حکومت قانونی است بنابراین کاهش امنیت ناشی از نابود شدن و تضعیف نهادها زمینه‌ی ظهور عصبیت‌ها و تعارض‌های قومی و قبیله‌ای را در سطح دولت‌های خاورمیانه متجلی ساخت (سمیعی اصفهانی و کیانی، ۱۳۹۳: ۳۴).

1. Clientelism
2. Institutional Change

۲-۲. ضعف ایده دولت در خاورمیانه

۲-۲-۱. استفاده از مدل‌های غیراصیل ملت‌سازی

تقدم نهاد بر ایده و نیز شکاف‌های متعدد و بعضاً متراکم اجتماعی، سیاسی، بسیاری از حاکمان دولت‌های تازه استقلال یافته همانند عراق و سوریه را بر آن داشت تا بدون توجه به ساختارهای حاکم بر جامعه، مدل غیراصیل ملت‌سازی همچون «دولت‌امپریال» و مدل «دولت - ملت» را برگزینند. لازم به ذکر است که بهره‌گیری از مدل غیر اصیل دولت‌سازی در عراق صرفاً مختص به قبل از سقوط رژیم بعث نبوده بلکه بعد از به زیرکشیدن صدام حسین از قدرت نیز توسط نیروهای خارجی دنبال شد. نیروهای ائتلاف غربی به رهبری آمریکا بعد از تسلط بر عراق تلاش نمودند تا بدون در نظر گرفتن مسائل هویتی و بافت قومی نامنسجم و وجود اقوام مختلف و به ویژه سه قوم اکراد، اعراب شیعی و اعراب سنی، روند دولت - ملت‌سازی را به پیش ببرند (Wimmer, 2003:2-5). فرآیندی که در امتداد انحراف ساخت دولت در خاورمیانه بوده و نه تنها نتوانست به ملت‌سازی قوی و همگرایی در کشور مذکور منجر شود بلکه موجبات واگرایی اقوام ساکن در عراق را نیز فراهم آورد (Katzman, 2010:10-23).

۲-۲-۲. نبود ایدئولوژی هژمونیک

در کنار دولت‌سازی آمرانه و از بالا، فقدان ایدئولوژی هژمونیک در منطقه که بتواند همه گروهها را در برگیرد، یکی دیگر از عوامل مهمی است که ساخت دولت نوین در خاورمیانه را با مشکل مواجه ساخته است (روحی دهنه، ۱۳۹۶: ۸۲). به اعتقاد نزیه ایوبی، در خاورمیانه هیچ ایدئولوژی هژمونیک که در برگیرنده همه گروه‌ها باشد و آنها را زیر یک چتر گردآورد، وجود ندارد (Ayubi, 1996:3). در پی استقلال دولت‌های خاورمیانه، دو ایدئولوژی کلان لیبرالیسم و سوسیالیسم هر کدام با تلاش جهت گسترش دامنه نفوذخویش، زمینه فکری شکل‌گیری ایدئولوژی‌های منطقه‌ای متعددی را در خاورمیانه فراهم آوردند، این ایدئولوژی‌ها (مشمول بر کمالیسم و پهلویسم و ایدئولوژی‌های رادیکال بعثیسم و ناصریسم به ترتیب به عنوان اقمار ایدئولوژی کلان لیبرالیسم و سوسیالیسم) که متعاقباً با یک رقیب دینی با نام اسلام سیاسی نیز مواجه شدند، گرچه بنیان‌های عقیدتی دولت‌های پس از استقلال را بنا نهاده و عرصه‌ی سیاست و قدرت

خاورمیانه را صورت‌بندی کردند اما به علت رقابتی که بین آنها در خصوص هژمونی و رهبری منطقه‌ای وجود داشت خود اساساً به یکی از موانع عمده ایجاد دولت نوین و یا ایجاد نظم سیاسی در داخل کشورهای منطقه و تضعیف دولت‌ها به حساب آمده‌اند (جوانپور و بنی‌هاشم، ۱۳۹۲: ۱۴۶).

بعد از جنگ جهانی دوم، پراکندگی کشورهای عرب از یک سو و وابستگی آنها به ایدئولوژی بازیگران بزرگ جهانی باعث شد تا موج ملی‌گرایی رادیکال عربی شکل گرفته و تا دهه هشتاد نیز ادامه یابد. این موج با پیدایش ایدئولوژی‌های رادیکال ناصریسم و بعثیسم و بر ضد دولت‌هایی در منطقه آغاز شد که به قدرت‌های استعمارگر متعهد بودند (هوشی سادات، ۱۳۹۵: ۱۹۸). بدیهی است که به تدریج ایدئولوژی‌های مذکور به سایر کشورها و سراسر جهان عرب گسترش یافت و به عنوان یک عامل تضعیف‌کننده، ایده و ایدئولوژی آنها را به چالش کشید. نمود اساسی این موج به قدرت رسیدن رژیم‌های تندرویی بود که از مسیر کودتای نظامی به قدرت رسیدند و سرآغاز این تحولات، کودتای ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر علیه نهاد و ایدئولوژی پادشاهی مصر بود که الگوی تحرکات بعدی نخبگان سیاسی و نظامی در سایر کشورهای عربی قرار گرفت. کودتای بعثی‌ها در سوریه در سال ۱۹۶۳، کودتای نظامی در لیبی و سودان در سال‌های ۱۹۶۹، کودتای ۱۹۶۲ سرهنگان یمن، پیدایش جنبش نوین مقاومت فلسطین به رهبری چهره‌هایی همچون یاسر عرفات، جرج حبش و نایف حواتمه از دیگر نمونه‌های سرایت الگوی ایدئولوژی مصری در جهان عرب بودند که مرزهای دولت‌ها و حاکمیت آنها را درنوردیده و با تشکیل ایده دولت‌های مستقل حتی زمینه تشکیل جمهوری متحد عربی را با حضور مصر و سوریه در سال ۱۹۵۸ و همچنین فدراسیون جماهیر عرب در ۱۹۷۱ ایجاد کرد (Korany, 2011: 15).

۲-۲-۳. تضعیف ایده دولت در خاورمیانه بعد از پایان جنگ سرد:

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد عواملی همچون جهانی شدن، دکترین مداخله جویانه آمریکا در خاورمیانه، سرعت فرآیند دموکراسی‌سازی از بیرون، به تضعیف حاکمیت ملی دولت‌ها و ایده‌های آنها دامن زد. جهانی شدن و اتخاذ راهبرد دموکراسی‌سازی در عراق توسط آمریکا باعث شد تا کشور عراق که مراحل اولیه

دولت‌سازی را طی می‌کرد، به میدان رقابت ایده‌ها و گروه‌های سیاسی برای کسب و مشارکت در قدرت مبدل گردد و از آنجایی گروه‌های قومی - مذهبی قائل به پذیرش حقوق دیگران نبودند بنابراین وارد کارزار نظامی برای سهم خواهی از قدرت و تسلط ایده مد نظر خویش شدند (سمیعی اصفهانی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۹).

از سوی دیگر رقابت‌های ایدئولوژیکی نوین (ایدئولوژی لیبرالیسم با راهبرد دموکراسی‌سازی و تشکیل خاورمیانه بزرگ - اسلام سیاسی با شعار امت محوری توسط ایدئولوژی‌های رقیبی همچون اسلام انقلابی، اخوانی، سلفی و تکفیری و ناسیونالیسم کردی در عراق، سوریه، ایران و ترکیه با شعار قوم‌گرایانه و تشکیل دولت مستقل کردی) هر کدام به شکلی زمینه‌ساز تضعیف ایده دولت در منطقه خاورمیانه شدند. دولت بوش پسر در راستای اجرای راهبرد دموکراسی‌سازی و ایجاد خاورمیانه بزرگ بر این باور بود که ابزار اجبار، اقناع، اجماع و استفاده از قوه قهریه برای دولت‌سازی در خاورمیانه می‌تواند استمرار نظم لیبرالیستی بین‌المللی را تضمین کند. در حقیقت خاورمیانه جدید منطقه‌ای بود که اکثر رژیم‌ها، متحد آمریکا به حساب می‌آمدند و اگر همکاری نمی‌کردند همانند ایران، عراق، سوریه در مسیر تغییر ایده و نهاد به وسیله زور یا با شیوه نرم‌افزاری قرار می‌گرفتند (W.freeman, 2012:37).

۲-۳. ضعف پایگاه مادی دولت

ساخت دستوری دولت‌های خاورمیانه و معیار منافع قدرت‌های جهانی در تقسیم و ترسیم مرزهای جغرافیایی و انسانی که در قالب تعریف و اجرای معاهده سایکس پیکو در سال ۱۹۱۶ تبلور یافت (Fawcett; 2018:794)، آنها را گرفتار مجموعه‌ای از تنش‌ها و درگیری‌ها و نارضایتی‌های قومی و جدایی طلبی قومیت‌ها ساخته است؛ چالشی که بارها دولت‌های منطقه را به سمت جنگ تمام عیار همچون حمله عراق به ایران به بهانه اختلافات مرزی، اشغال کویت توسط رژیم بعثی به بهانه همین اختلاف (چارلز تریپ، ۱۳۹۰: ۳۲۹) و برخورد نظامی مرزی (عربستان و قطر و...) و فرسایش توان طرفین سوق داده است. در کنار تنش‌های مرزی فیما بین دولت‌ها، نیرو و خواست درونی قومیت‌ها برای بازتعریف مرزهای انسانی و سیاسی (کردها در عراق، سوریه، ترکیه و ایران -

جدایی طلبان یمنی - جدایی طلبان لیبیایی - جدایی طلبان خلق عرب در ایران و... از جمله دیگر عوامل زمینه ساز تضعیف پایگاه مادی دولت های منطقه به شمار می آید.

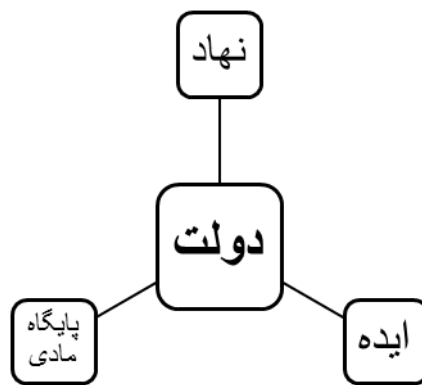
۲-۴. کج کارکردی دولت در دفع تهدیدات نسبت به ایده، نهاد و پایگاه مادی دولت

در منطقه خاورمیانه دولت ها به دلیل ساختار ضعیف، نه تنها از عهده دفع و مقابله با تهدیدات فاعل محور اعم از درونی و بیرونی (مشمول بر تهدیدات نظامی همانند جنگ و اشغال، مسائلی همچون تجزیه طلبی - مداخله - بی ثباتی و کشمکش های داخلی و...) و ساختار محور (رشد اصول دموکراسی همپای با سایر مناطق و ملل جهان) بر نیامده بلکه با درپیش گرفتن سیاست های نادرست و ناصواب و عدم درک و تشخیص فرصت ها و شرایط و نیز اصرار بر خط مشی های غلط (همانند مدل عراق در زمان صدام حسین، لیبی در زمان حکومت قذافی) و تاخیر در اصلاح روندهای ناصحیح و عدم تلاش جهت تحقق خواست و مطالبات مردم (همانند مدل مصر در زمان حکومت مبارک، تونس در زمان قدرت بن علی، سوریه، یمن، بحرین و...) خود زمینه ساز شکل گیری تهدید نسبت به ارکان سه گانه دولت (ایده، نهاد، پایگاه مادی) شدند بطوری که هم اکنون در نتیجه سیاست های پیش گفته کشور عراق، سوریه، لیبی، یمن و... در معرض تجزیه و فروپاشی قرار گرفته اند. در همین رابطه محمد ایوب معتقد است که سرکوب بی رحمانه در دوران تسلط خانواده اسد نه تنها شکنندگی شدید نهادهای دولت را مخفی نساخت بلکه به مشروعیت زدایی رژیم و همچنین دولت کمک کرد به طوری که اکنون موجودیت سوریه به عنوان یک واحد یکپارچه و مجزا به خطر افتاده است (ایوب، ۱۳۰: ۱۳۹۴).

گفتنی است که دولت های منطقه علاوه بر اینکه از عهده دفع و مقابله با تهدیدات بر نیامده اند، بلکه توان رفع و کاهش آسیب پذیری ها را نیز ندارند. کج کارکردی اقتصادی یکی از ویژگی های بارز دولت های ضعیف خاورمیانه است. به طوری که سوریه و عراق به عنوان دو دولت مورد مطالعه این مقاله بالاترین میزان نرخ بیکاری و فقر را نسبت به سایر کشورهای منطقه دارند (Global Terrorism Index, 2016: 10).

ترکیب ناتوانی در دفع تهدید و رفع آسیب، دولت های منطقه خاورمیانه را با بحران مشروعیت، هویت، مشارکت، نفوذ و توزیع و مدیریت منابع مواجه ساخته است بحرانی

که باعث شده تا آنها قافیه را به ایدئولوژی‌ها و «استراتژی‌های بقای» رقیب در گوشه و کنار کشور همانند ناسیونالیسم قومی کردی در عراق و سوریه، اخوانیسم، داعشیسم، تکفیریسم و... ببازند و به ناچار برای تضمین بقاء و حیات خویش استفاده هرچه بیشتر از نیروی نظامی، امنیتی و پلیسی را در دستورکار قرار دهند و بدین صورت علاوه بر مبدل شدن به عامل تهدید برای مردم، زمینه ساز معمای مشروعیت در داخل کشور شوند. به عنوان نمونه می‌توان به عملکرد ضعیف رژیم حاکم بر سوریه در دفاع از دمشق در جریان جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل اشاره کرد که تا حد زیادی از مشروعیت ناسیونالیستی آن کاست. از دست دادن بلندی‌های جولان سرزنی دائمی برای حزب حاکم ایجاد نمود و شرایط را برای چالش دولت آماده کرد (نبوی و دری، ۱۳۹۶: ۱۱۰).



شکل ۳- مدل مفهومی دولت‌سازی ناقص در خاورمیانه برگرفته از اندیشه باری بوزان، ترسیم توسط نگارندگان

۳. تأثیر ضعف دولت در خاورمیانه بر شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز کیت‌کراس در مقاله «دولت‌سازی و منطقه‌سازی» ضمن تأکید بر رابطه دو سطح داخلی دولت‌ها با امنیت منطقه‌ای عنوان می‌دارد که ادراک و رفتار دولت در عرصه‌های پر چالش و خشونت‌زای داخلی، بر الگوی رفتاری سیاست خارجی و تعامل دولت با سایر دولت‌ها و نحوه برخورد با ترتیبات امنیت منطقه‌ای موثر است (Maoz, 2002, 101).

براساس این استدلال دولت‌های منطقه خاورمیانه که بنا بر اصول و مبانی هویتی خود با گروه‌های قومی، مذهبی و جامعه مدنی در داخل مرزهایشان، رویکرد حذفی و غیریت‌ساز دارند دنباله همین رفتار را در بیرون از مرزها و سطح منطقه‌ای پیش گرفته (Maoz, 2002, 102) و همین نکته زمینه ساز شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز می‌گردد که در ادامه به چگونگی آن پرداخته می‌شود.

۱-۳. ضعف ایده دولت و شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز

۱-۱-۳. انضمام‌طلبی:

عدم انسجام اجتماعی در سطح کشورهای خاورمیانه باعث شده است تا اقوام و مذاهب صرفاً حیات موزائیکی در کنار هم داشته و بر وجوه تمایز و افتراق خویش با سایر اقوام و مذاهب تاکید ورزند. دولت‌های خاورمیانه به گفته‌ی «پل نوبل»^۱ بیشتر شبیه مجموعه‌ای از ارگانسیم‌های به هم وابسته هستند که یک غشاء نفوذ ناپذیر آنها را از هم جدا می‌کند. یکی از جلوه‌های بارز این وضعیت، انضمام‌طلبی آشایع و ذاتی در منطقه است. منظور از انضمام‌طلبی، نارضایتی از سازگاری خطوط مرزی با «مرزهای تصور شده برای اجتماعات» است. انضمام‌طلبی ناشی از سرریز شدن ادامه دار جوامع (نژادی یا مذهبی) فرودولتی به آن سوی مرزها (بینادولتی شدن)، باعث درگیری بر سر سرزمین‌ها می‌شود. در نتیجه کشورها حدود مرزهای یکدیگر را مورد تردید قرار می‌دهند و با حمایت از اجتماعات ناراضی فرادولتی، در امور «داخلی» یکدیگر مداخله می‌کنند و کار می‌تواند تا جایی بالا بگیرد که عملاً منجر به رویارویی نظامی دو کشور شود. پراکندگی قوم کرد در بخش‌هایی از ترکیه، عراق، ایران و سوریه این کشورها را در برابر جنبش‌های پی در پی آسیب پذیر کرده است، اما در عین حال به آنها امکان داده است تا از ناراضیان کرد علیه یکدیگر استفاده کنند. این منازعه فرا دولتی یکی از عناصر دخیل در منازعه ایران و عراق و تقابل ترکیه با سوریه در سال ۱۹۹۸ بود (هینه بوش، ۱۳۹۰: ۲۹).

1. Paul Noble
2. Irredentism

۳-۱-۲. رقابت بین گفتمانی و چندپاره‌گی هنجاری!

ایدئولوژی به عنوان دومین مولفه شکل‌دهنده ایده نیز خود به عنوان عاملی مهم برای ایجاد معمای امنیت در خاورمیانه و شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز مبدل شده است. ایدئولوژی‌های ارائه شده توسط دولت‌های منطقه از جمله ایدئولوژی اسلام انقلابی، سلفیسم، اخوانیسم، نه تنها نتوانسته‌اند همگرایی مطلوب و انسجام بایسته در داخل کشورهای منادی خود ایجاد کنند بلکه به واسطه شعارفراملی که ارائه می‌دهند عملاً مرزهای ملی و حاکمیتی را درنور دیده و بدین شکل به یک عنصر ناامن‌ساز در داخل سایرکشورها نیز مبدل گردیده‌اند. تجربه تاریخی دولت‌های خاورمیانه از جمله دولت‌های عربی نشان می‌دهد که استفاده رهبران جاه‌طلب از ایدئولوژی‌های فراملی احساس تهدید از جانب سایر کشورهای را دامن زد و تمایز بین آنها را تشدید کرد و نخبگان دولتی را به تقویت هویت‌های دولتی مجزا از هنجار و حاکمیت دولت جهت مشروعیت بخشیدن به دفاع از خود سوق داد که «بارنت» از آن با عنوان «چندپاره‌گی» هنجاری یاد می‌کند (هینه بوش، ۱۳۹۰: ۳۲). رقابت تنگاتنگ بین ایدئولوژی شیعی به رهبری ایران با ایدئولوژی سلفیسم به رهبری عربستان و دولت‌های متحد در سطح نظام منطقه‌ای خاورمیانه به صورت عام و در چارچوب جغرافیای دولت‌های ضعیف‌تر همچون عراق و سوریه که افرادی همچون «گریگوری گاس» از آن با عنوان جنگ سرد جدید خاورمیانه یاد می‌کنند (Gause, 2014) در قالب همین اصل گنجیده و تعریف می‌شود.

البته استفاده از ایدئولوژی‌های فراملی صرفاً اختصاص به رهبران سیاسی نداشته و سیاست‌های اعلامی و اعمالی گروه‌های غیردولتی همچون داعش، القاعده و حتی برخی از جریان‌های میان‌روتر اسلامی در جهان سنی و تاکید آنها بر اولویت بخشی به تقابل با شیعیان همین کارکرد چندپاره‌گی هنجاری را به دنبال داشته است. ابوبکر بغدادی رهبر داعش در سخنرانی خود در سال ۱۳۹۱ علاوه بر اعلام ضدیتش با اسلام شیعی ضمن تاکید بر شعار فراملی گروه تحت رهبریش با رد مرزهای ملی و قراردادی خاورمیانه، بر

1. Normative Fragmentation

ضرورت منسوخ نمودن قرارداد سایکس پیکو تاکید کرده و با آنچه که وی آن را «ناسیونالیسم متعفن» و «میهن پرستی شنیع» می نامید مخالفت ورزیده و عنوان داشت «که برای هیچ یک از مرزهای جعلی کنونی اعتباری قائل نیست و تابعیتی غیر از اسلام را نمی پذیرد» (دیده بان امنیت، ۱۳۹۱: ۴۷) و بدین صورت یک غیریت سازی پررنگ متشکل از موافقین و مخالفین این دیدگاه ایجاد گردید.

۳-۱-۳. رقابت درون گفتمانی:

رقابت های ایدئولوژیک در سطح خاورمیانه که شرح آن رفت محدود به رقابت «بین گفتمانی» نبوده بلکه در بسیاری از اوقات ظرفیت های ستیزه عظیمی در درون خود ایدئولوژی های مشابه جریان دارد که اصطلاحاً از آن با عنوان رقابت «درگفتمانی» یاد می شود که می تواند منازعاتی به همان شدت و متنوع تر از منازعات بینا ایدئولوژیکی ایجاد کند (کاظمی، ۱۳۹۶: ۱۵۱). ستیز و هموردطلبی دولت های ترکیه، قطر، مصر و عربستان در پهنه سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا علیرغم تعلق به جبهه ایدئولوژیک اسلام سنی از جمله رقابت های درون گفتمانی منطقه به شمار می آید که به قدری پررنگ است که حتی بسیاری از صاحب نظران بر این اعتقادند که حرکت مهره های شطرنج سیاست در خاورمیانه توسط دولت های مذکور (عربستان، ترکیه، مصر و قطر)، تعیین کننده چالش های امنیتی آتی در منطقه خواهد بود (Fuller, 2018).

۳-۲. تاثیر ضعف نهاد دولت بر شکل گیری مجموعه امنیتی منازعه آمیز

نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی منطقه به عنوان نمادی از تفکر استبدادی همراستا با ایده به چند شکل منازعه را به امر رایج در مجموعه امنیتی خاورمیانه مبدل ساخته اند. نخست اینکه تجربه تاریخی خاورمیانه در خلال سه دهه اخیر اثبات کرده است که رهبران دولت های منطقه اعم از نظامی و غیر نظامی به عنوان طیفی از رژیم های اقتدارگرا به واسطه ضعف در نهاد، در انتخاب مسیرهای رسیدن به هدف ترسیم شده بسیار آزادانه تر عمل می کنند. صدام حسین به عنوان مصداقی از این وضعیت به واسطه

ساختار سیاسی استبدادی فردمحور حاکم بر نظام سیاسی عراق، بدون توجه به منافع ملی و منافع مردم عراق در ابتدای دهه ۹۰ میلادی با حمله و اشغال کویت و تهدید سایر دولت‌های همسایه زمینه‌ساز تشدید تقابل بین دولت‌های منطقه گردید به طوری که آنها را وادار ساخت تا برای حفاظت از خویش و دفع خطر صدام حسین، سیاست همراهی با ائتلاف بین‌المللی حمله به عراق را برگزینند که پیامدهای امنیتی آن کماکان هم در سطح منطقه و حتی جهان قابل لمس است.

دوم اینکه بازیگری فعال، کنش‌مندی و کنشگری در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی، مستلزم ثبات، چابکی و توانمندی دولت‌هاست. بدین معنا که دولت‌ها در صورتی خواهند توانست اقدامی عملی برای ایجاد یک مجموعه امنیتی توأم با صلح انجام دهند که در وهله اول فارغ از دغدغه‌های سیاسی - امنیتی داخلی شده باشند (برچر، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۱۲) در حالی که اغلب دولت‌های خاورمیانه از جمله عراق، سوریه، یمن، لیبی، بحرین، مصر و... با این شرایط فاصله قابل توجه داشته و با بی‌ثباتی‌های سیاسی - امنیتی داخلی متعددی دست و پنجه نرم می‌کنند به نحوی که توان برای نقش‌آفرینی مثبت و موثر در مجموعه امنیتی را ندارند.

سوم اینکه تجربه تاریخی منطقه خاورمیانه نشان داده است که در دولت‌های منطقه به واسطه بی‌ثباتی سیاسی، ادراک تهدید معطوف به ارزش به راحتی اتفاق افتاده و تشدید می‌گردد به طوری که ناشی از این امر تمایل بیشتری به «سوء ظن شدید» به سایرکشورها، خصوصاً دول همسایه پیدا می‌کنند (برچر، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۱۲). بدیهی است از آنجایی که پیش‌شرط اصلی و اساسی شکل‌گیری مجموعه امنیتی صلح‌آمیز، اعتماد و پرهیز از سوء برداشت و سوء ظن است لذا وجود این متغیر علاوه بر ایجاد معمای امنیت به عنوان یک مانع عمده فرا راه شکل‌گیری مجموعه امنیتی صلح‌آمیز عمل می‌کند.

۳-۳. نقش پایگاه مادی دولت در شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز:

اغلب کشورهای خاورمیانه با طیف گسترده‌ای از مشکلات مرزی و ارضی، مشتمل بر تعیین خطوط مرزی با همسایگان، بهره‌برداری از منابع و میادین زیرزمینی مشترک، نظارت و کنترل بهینه بر مرزها مواجه‌اند (قرنی، ۱۳۹۷: ۱۰۷) و علت آن هم مرزهای تحمیلی فراوانی است که از دوران استعمار به ارث رسیده است (هوشی سادات، ۱۳۹۵: ۱۷۳). به واسطه اختلافات پیش گفته در خلال چند دهه اخیر، دو گونه رقابت، متناسب با ارزش‌های مورد طلب و ارزش‌های مورد تهدید بین آنها شکل گرفته است.

الف) رقابت و تنش سفلی^۱ پیرامون منابع و میادین نفتی و گازی مشترک به گونه‌ای که هرکدام از طرفین تلاش داشته و دارند تا با بیشترین بهره‌برداری از منابع و میادین مشترک گوی سبقت را از رقیب ربوده و خود تنها میدان‌دار این عرصه باشند و بدین شکل رقابتی پنهان و بعضاً آشکار بین دولت‌ها ایجاد شده است.

ویژگی منابعی همچون نفت و گاز به گونه‌ای است که این منابع برخلاف معادن جامد که به آسانی و براساس خطوط مرزی بین کشورها، قابل تقسیم هستند، به دلیل سیال بودن، مهاجرت‌آمی‌کنند و با بهره‌برداری از آن توسط یک دولت ذینفع در قلمرو سرزمینی خود، کل یا بخش قابل ملاحظه‌ای از مخزن که در سرزمین کشور مجاور قرار گرفته است، بدون رضایت آن کشور مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. ابعاد این مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که برخی فناوری‌های نوین حفاری و بهره‌برداری در صنعت نفت مثل حفاری مورب و افقی را به آن بیافزاییم. این عمل با توجه به اصل بنیادین احترام به حاکمیت سرزمینی، وحدت و تمامیت سرزمینی و منع مداخله می‌تواند نوعی تجاوز پنهان به قلمرو سرزمینی کشور دیگر تلقی شود و اختلاف در حوزه نرم را به حوزه سخت و منزلتی بکشاند. به عنوان نمونه‌های عینی میادین محل مناقشه می‌توان به دوازده میدان مرزی مشترک بین عراق و ایران و یا بزرگترین میدان گازی مشترک فیما بین ایران و قطر موسوم به پارس جنوبی با ذخیره قابل استحصال حدود ۱۲,۷۴ تریلیون متر مکعب اشاره کرد (خلیلی دیزجی، ۱۳۹۳: ۵-۴).

1. Low
2. Migration

ب) دومین نوع رقابت ناشی از مرز در خاورمیانه، همانند اختلافات مرزی عربستان سعودی، عمان و امارات متحده عربی در خصوص واحهٔ بوریمی، مجادلات عربستان سعودی با قطر، کشمکش‌های ارضی ایران با امارات متحده عربی بر سر جزایر سه‌گانه، رقابت‌های مرزی میان امارت‌های هفتگانهٔ امارات عربی متحده، تنش‌های مرزی فیما بین ترکیه و سوریه بر سر استان «هاتای»، اختلافات ارضی و مرزی اعراب (سوریه، لبنان، اردن) با اسرائیل پیرامون بلندی‌های جولان، جنوب لبنان، نواره غزه و صحرای نقب، تعارضات ارضی و مرزی عراق با ایران و کویت و... (غریباق زندگی، ۱۳۸۵: ۴۷) به صورت مستقیم ارزش‌های بنیادین یا سخت و علیای دولت‌ها را با چالش مواجه ساخته‌است. در همین رابطه هیئه بوش معتقد است که اغلب دولت‌های خاورمیانه به حدود و ثغور هم معترض هستند به همین خاطر هر یک از آنها از جانب یک یا چند کشور همسایه احساس تهدید می‌کند. احساس تهدید دولت‌های مزبور را وارد یک چرخه رقابت با همدیگر ساخته و باعث شده است تا هر کدام از آنها از طریق انباشت و توازن قدرت درصدد مقابله با تهدیدات نشأت گرفته از سایر دول همسایه باشند (هیئه بوش، ۱۳۹۰: ۷). اتخاذ و اجرای سیاست انباشت قدرت ناشی از احساس تهدید از جانب دولت‌های منطقه در خلال چند دههٔ اخیر موجب معمای امنیت در روابط فیما بین آنها شده‌است، معمای امنیتی که روز به روز به فاصلهٔ دولت‌های منطقه از هم انجامیده و شکل‌گیری یک مجموعهٔ امنیتی مبتنی بر صلح را با موانع چندلایه و پیچیده مواجه ساخته‌است. بدیهی است که اثرگذاری منفی اختلافات مرزی و درگیری‌های ناشی از آن بر انسجام امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس (غریباق زندگی، ۱۳۸۵: ۸۴) علیرغم اشتراکات مذهبی، قومیتی و زبانی اعضای آن، مصداق روشنی جهت نشان دادن تأثیر زیرساخت‌های مادی و اختلافات مرزی جهت ممانعت از شکل‌گیری مجموعهٔ امنیتی صلح‌آمیز در منطقه خاورمیانه به شمار می‌رود.

۳-۴. کج کارکردی دولت‌ها و تأثیر منفی آن بر شکل‌گیری مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز

دولت‌ها چه در مقام تعریف یک دشمن بیرونی با هدف دستیابی به انسجام درونی همانند انتساب مشکلات درونی کشور بحرین به ایران توسط دولت مردان آن کشور (دیده بان امنیت، ۱۳۹۱: ۴۳)، و چه به واسطه عدم درک درست از شرایط، تلاش داشته و دارند تا سرمایه‌گذاری بیشتری در بخش مقابله با تهدیدات داشته باشند، لذا بر همین اساس آسیب‌پذیری‌های درونی خویش از جمله حق خواهی و حق طلبی و پررنگ شدن مطالبات اقوام و مذاهب را با کج اندیشی به تحریکات بیرونی و دولت‌های رقیب و همسایه متناسب می‌سازند و بدین شکل کسب انسجام درونی را به قیمت تزیق تنش به مجموعه امنیتی به دست می‌آورند (برچر، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۱۵). بر همین مبنا هیئه بوش معتقد است جهت‌گیری تجدیدنظر طلبانه با هدف کسب مشروعیت در دولت‌های ضعیف و استحکام نیافته خاورمیانه امری شایع است و یکی از دلایل آن رویارویی‌های انضمام طلبانه بر سر هویت است و معمولاً از زبان ایدئولوژی‌های فراملی بیان می‌شود (هیئه بوش، ۱۳۹۰: ۴۹).

ناتوانی دولت‌ها در استفاده از منابع زیرزمینی جهت توانمندسازی اقتصادی جامعه و تنوع بخشی به منابع درآمدی کشور و رهایی از اقتصاد تک محصولی، فقدان شایسته سالاری در مناصب مدیریتی از جمله در بخش اقتصاد و بکارگیری عناصر ناتوان به عنوان سکان داران اقتصادی و نیز فساد اقتصادی حاکمان باعث شده است تا اغلب آنها متکی به اقتصاد تک محصولی بر پایه نفت و گاز باشند و از آنجا که بخش عمده کشورهای منطقه از جمله ایران، عراق، عربستان، کویت، قطر، امارات متحده عربی و ... فروشنده نفت و گاز هستند نه تنها نیازی به همکاری اقتصادی با هم نمی‌بینند بلکه رقیب هم در زمینه اکتشاف، استخراج، استحصال و فروش به حساب می‌آیند (غریاق زندی، ۱۳۹۶: ۱۱۲) امری که باعث شده است تا بجای همگرایی همانند آنچه که در قاره اروپا اتفاق افتاد، شاهد واگرایی در سطح مجموعه امنیتی خاورمیانه باشیم.

گفتنی است که ناتوانی در مدیریت منابع زیست‌محیطی و تخریب آن و نیز ضعف در تعریف حقوق برابر پیرامون بهره‌برداری از منابع مختلف و به ویژه آب، زمینه‌ساز

اختلافات سیاسی و درگیری‌های متعددی در منطقه شده‌است. در غرب آسیا، اغلب رودهای بزرگ از میان دو یا چند کشوری می‌گذرند و هر یک از آنها به واسطه حاکم بودن روح منفعت محوری در مجموعه امنیتی منطقه سعی می‌کنند از این رودها بیشترین بهره را ببرند (کیانی موحد، ۱۳۹۱) لذا این موضوع زمینه‌ساز رقابت بین آنها شده و حتی احتمال وقوع جنگ آب بین آنها را محتمل می‌سازد. در حوزه رود اردن کمبود آب و رشد بالای جمعیت مبدل به یکی از منابع مهم رقابت و مناقشه بین دولت‌های اسرائیل، اردن، سوریه شده‌است. تنش و درگیری سیاسی بین دولت‌های ترکیه، سوریه، عراق و حتی ایران در حوزه دجله و فرات و نیز منازعات دولت مصر با سودان در حوزه رود نیل (غرایاق زندی، ۱۳۸۵: ۵۱) در همین قالب تعریف می‌شود.

۴. مجموعه امنیتی منازعه‌آمیز خاورمیانه و مداخله قدرت‌های بزرگ

بر اساس الگوی طراحی شده اسکانیان مجموعه‌های امنیتی منازعه‌آمیز به واسطه ویژگی‌هایی همچون، رقابت تسلیحاتی، «امنیتی سازی افراطی»، استفاده از جنگ به عنوان ابزار مشروع سیاست خارجی و نیز نبود ارزش‌ها و هویت مشترک (Oskanian, 2013: 27) همانند آنچه که خاورمیانه با آن مواجه است، ناتوان از حل مشکلات و مصائب امنیتی خویش بوده و بر همین اساس با تاثیرگذاری منفی بر «هویت مشترک»، «استراتژی‌های سیستمی» و «ارزش‌های جهانی» و «منافع مادی» قدرت‌های بزرگ (Desch, 1993; Miller, 1998) زمینه مداخله آنها را فراهم آورده که پیامد بدیهی آن تشدید ناامنی در سه سطح «داخلی»، «منطقه‌ای» و «سیستمی» است.

۴-۱. هویت مشترک

«دش و میلر» معتقدند هویت مشترک و نقش آن در مداخله قدرت‌های بزرگ زمانی رخ می‌دهد که آنها کلیت یا قسمتی از یک منطقه را از حیث ارزشی - هویتی بخشی از

1. Hypersecuritisations
2. Shared identity
3. Systemic strategies
4. Universalised values



موجودیت خود قلمداد کنند و یا اینکه آن را حیات خلوت خویش به شمار آورند و بدین شکل به بهانه دفاع از آن، استراتژی مداخله‌جویانه را پیشه خود سازند. اسرائیل به عنوان عضوی از مجموعه امنیتی خاورمیانه برای بقاء خویش همواره استراتژی اتحاد هویتی - هنجاری با قدرت‌های بزرگ را به عنوان سرلوحه کاری خویش اتخاذ کرده و در این مسیر نیز به توفیقات قابل توجهی از جمله مبدل شدن به بخشی از هویت دولت‌های قدرتمند غربی از جمله انگلستان، فرانسه و در حال حاضر آمریکا دست یافته است به طوری که امنیت و بقاء اسرائیل به بخش لاینفک سیاست خارجی دولت‌های مذکور تبدیل گردیده و آنها هرگونه تهدید و تعرضی به آن کشور را در زمره تهدید خویش قلمداد کرده و می‌کنند (ابوالحسن شیرازی و پارسه، ۱۳۹۳: ۸۳). از همین رو تلاش دارند تا با مداخله در مختصات سیاسی - امنیتی حاکم بر خاورمیانه امنیت آن را حفظ نموده و ارتقاء بخشند.

علاوه بر موضوع اسرائیل کلیت خاورمیانه چه در زمان جنگ سرد و چه بعد از آن به نحوی به عنوان منطقه نفوذ قدرت‌های بزرگ غربی به حساب می‌آمده است به طوری که هیچ‌گاه حاضر به تقسیم کیک منافع آن با سایر قدرت‌های بزرگ نشده‌اند و بر مبنای همین جایگاه همواره در صدد تغییر قطب‌بندی، مرزها و الگوهای دوستی و دشمنی منطقه در راستای منافع خویش برآمده‌اند و در نتیجه همین استراتژی و به تناسب نیاز از حمله نظامی، اشغال، تحریم، ایجاد پایگاه نظامی و ... ابائی نداشته‌اند.

۴-۲. ارزش‌های جهانی

در پی تحولات پس از جنگ سرد و تحول مفهوم حاکمیت، از مزیت اعمال انحصاری اقتدار به آنچه که ایوانز آن را «حاکمیت به عنوان مسئولیت» می‌داند (Evans, 2004: 82) زمینه برای مداخله قدرت‌های بزرگ در اقصی نقاط دنیا از جمله خاورمیانه، به بهانه ملاحظات بشر دوستانه بیش از پیش فراهم گردید. براساس اصل مورد نظر ایوانز، دولت‌ها و جامعه بین‌المللی، وظیفه دارند تا از اتباع خود و حتی سایرکشورها در مقابل نسل‌کشی، جنایات جنگی، تصفیه قومی و جنایت علیه بشریت حفاظت کنند و در

مواردی که یک دولت نخواهد و یا نتواند از شهروندانش حمایت کند و یا خود به عامل تهدید برای آنها مبدل شود، جامعه بین‌المللی وظیفه دارد به وظیفه خود یعنی حراست از امنیت انسانی عمل کند.

اولین نمونه بهره‌برداری از این اصل به مداخله دولت‌های بزرگ غربی با سردمداری آمریکا در کشور عراق در ابتدای دهه نود میلادی و در قالب حمایت از قومیت کرد مربوط است. در پی اتخاذ رویکرد قهری، امپریالی حکومت صدام جهت همگرایی که منجر به کشته شدن هزاران نفر از شهروندان عراقی، رخداد موسوم به «انفال» و آوارگی صدها هزار نفر به کشورهای همسایه شد، شورای امنیت سازمان ملل با نقش آفرینی پررنگ قدرت‌های بزرگ از جمله انگلستان، فرانسه و آمریکا در ۵ آوریل سال ۱۹۹۲ تشکیل جلسه داده و طی قطعنامه‌های ۶۷۸ و ۶۸۸ با ایجاد مناطق امن و پرواز ممنوع تحت کنترل سازمان ملل موافقت کرد. لازم به یادآوری است که در تداوم همین مداخله‌گری، آمریکا در تاریخ ۱۹ آگوست ۱۹۹۲ دومین منطقه ممنوعه پروازی را در جنوب عراق اعلام کرد (امین زاده، ۱۳۷۸: ۱۱۵۴).

مداخله در لیبی دومین مدل از حضور پررنگ قدرت‌های بزرگ به بهانه حمایت از حقوق بشر و ممانعت از کشتار اقلیت‌ها و قومیت‌هاست. کشتار غیرنظامیان توسط حکومت قذافی سبب شد تا در ۱۷ مارس سال ۲۰۱۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد، ضمن اعلام برقراری «منطقه پرواز ممنوع» بر فراز آسمان لیبی، به نیروهای نظامی ناتو اجازه دهد تا هر نوع اقدام ضروری علیه حملات قذافی و در راستای حمایت از مردم لیبی به انجام رسانند. قطعنامه صادره شورای امنیت بهانه‌ای شد تا کشورهای اروپایی با مشارکت ایالات متحده آمریکا در قالب عملیات نظامی ناتو (Blanchard, 2011:12) زمینه سقوط دولت قذافی را به عنوان مصداق آشکار مداخله در منطقه خاورمیانه فراهم آورند. بروز ناآرامی در سوریه در ۲۶ ژانویه سال ۲۰۱۱ در زمره مصادیق دیگری است که بر ضعف ایده درکشور مذکور و ملت‌سازی امپریالی توسط حزب بعث و مداخله قدرت‌های بزرگ دلالت دارد (سردارنیا و کیانی، ۱۳۹۵: ۱۱۱). ناآرامی و اعتراض شهروندان سوری که نشأت گرفته از نارضایتی‌های انباشته شده اقوام و مذاهب، علیه

اقلیت علوی بود (اختیاری امیری، ۱۳۹۶: ۱۶۷) به درگیری مسلحانه معترضین و دولت مرکزی کشور موصوف منجر شد و بدین شکل زمینه برای مداخله قدرت‌های بزرگ به بهانه حمایت از حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها فراهم آمد. در راستای همین سیاست مداخله جویانه، بارک اوباما رئیس جمهوری وقت آمریکا از اوت ۲۰۱۱، خواهان کناره‌گیری اسد از حکومت شد و از محکوم نمودن دولت سوریه توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد حمایت کرده و ضمن تعطیلی سفارتخانه آمریکا در دمشق از سفیر خود (رابرت فورد) درخواست کرد که سوریه را ترک نماید. هر چند دولت آمریکا در آن برهه به استفاده از نیروهای نظامی و مداخله نظامی در امور سوریه اشاره‌ای نکرد اما کنگره آمریکا، بررسی پیشنهادهای مختلف برای مذاکره با بشار اسد جهت کناره‌گیری از حکومت سوریه را در دستور کار قرارداد (2 : Sharp and Blanchard, 2012). با روی کار آمدن ترامپ دولت آمریکا در دو نوبت در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ با همراهی برخی از قدرت‌های بزرگ اروپایی شامل انگلیس و فرانسه به بهانه حملات شیمیایی دولت سوریه علیه اقلیت‌های معترض، چندین مرکز نظامی تحقیقاتی دولت مذکور را مورد هدف موشک قرار دادند (CNN, 2018).

علاوه بر متغیر «حقوق بشر و حمایت از حقوق اقلیت‌ها»، عنصر «دموکراسی» دومین عاملی است که قدرت‌های بزرگ غربی از نبود آن در خاورمیانه به عنوان مستمسک برای مداخله و حضور در منطقه بهره برداری کرده‌اند. تضاد ماهیتی اغلب نظام‌های سیاسی خاورمیانه (استبداد در اشکال مختلف آن) با فرهنگ سیاسی حاکم بر جهان (دموکراسی خواهی و دموکراسی طلبی)، در طول چند دهه اخیر شرایطی را فراهم آورده است تا قدرت‌های بزرگ به بهانه مقابله با مظاهر این عقب‌ماندگی، استراتژی و سیاست خارجی خود را به گونه‌ای تعریف و طراحی کنند که خروجی و پیامد آن مداخله و حضور روزافزون در این منطقه از جهان است. به عنوان مصداق این وضعیت، می‌توان به طرح خاورمیانه بزرگ، دموکراسی سازی، دکترین محور شرارت و استراتژی مهار دوگانه توسط آمریکا اشاره کرد که بهانه ظاهری همه آنها به زعم مهاجمین و مداخله گرایان، ساختار سیاسی نامطلوبی بود که نظام حاکم بر سیستم بین‌المللی را به چالش می‌طلبد.

بدیهی است که بهانه آمریکا برای حمله به عراق و ساقط کردن رژیم صدام حداقل به پشتوانه‌ی همین ادعا (دموکراسی سازی درعراق) صورت گرفت.

۴-۳. استراتژی و استلزامات سیستمی

حفظ جایگاه رفیع اقتصادی قدرت‌های بزرگ جهانی از جمله آمریکا، چین، اتحادیه اروپا، ژاپن به عنوان دارندگان بزرگترین اقتصادهای جهان و در برهه‌ای که اقتصاد به عنوان یکی از جنبه‌های مهم قدرت در نظام بین‌الملل مبدل شده است بیش از هر مسئله‌ای در خاورمیانه، به بحث انرژی و تامین امنیت عرضه آن به بازارهای جهانی گره خورده است. از همین رو این کشورها دستیابی ایمن و کافی به نفت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده‌اند؛ چرا که تسلط بر این مولفه در منطقه می‌تواند جایگاه دولت‌ها را به شکل قابل توجهی در ساختار بین‌المللی تغییر دهد به طوری که بسیاری معتقدند که نفت منطقه خلیج فارس ارتباط مستقیمی با تداوم و یا خاتمه هژمونی آمریکا در سلسله مراتب بالای قدرت جهانی دارد (کمپ، هارکاو، ۱۳۸۳: ۲۳-۴۵) و بر پایه همین استدلال دلیل واقعی حمله آن کشور و ائتلاف غربی به عراق در سال ۲۰۰۳ را نه نگرانی در خصوص حقوق بشر بلکه ناشی از مولفه نفت و در راستای استلزامات سیستمی توصیف می‌کنند.

روسیه از جمله قدرت‌هایی است که افزایش دخالتش در منطقه خاورمیانه و از جمله سوریه در طول سال‌های اخیر با استدلال استلزام سیستمی قابل تبیین است. یکی از اهداف عمده مداخله مسکو در سوریه، مخالفتش با نظام تک قطبی به رهبری آمریکاست لذا رهبران آن کشور تلاش دارند تا چند جانبه گرایی را در ادبیات راهبردی بین‌المللی به صورت عملی تقویت کنند زیرا در این فضا فرصت برای نقش آفرینی بیشتر روسیه فراهم می‌شود (درآینده و احمدی، ۱۳۹۷: ۷۸). بنابراین چنین می‌توان گفت که سیاست تهاجمی روسیه در خاورمیانه و مداخله سیاسی - نظامی در دولت ضعیف سوریه نتیجه فشارهای ساختاری ایجاد شده به وسیله نظام بین‌الملل است.

نظم وستفالیایی فعلی از همان ابتدای شکل گیری و انعقاد معاهده وستفالی با مفهوم «مرز» و حاکمیت عجین بوده است و قدرت های بزرگ نیز همواره به عنوان حافظ این نظم ایفای نقش کرده اند چرا که نظم حاکم منافع آنها را تامین می نموده است. گفتنی است که اکثریت قریب به اتفاق ایدئولوژی های منبعث از خاورمیانه همچون «اسلام انقلابی شیعی»، «اخوانیسم» و حتی داعشیسم به گونه ای جهت گیری شده اند که با تشکیل جامعه واحد جهانی اسلام، مرزهای سرزمینی را انکار کرده و تجدیدنظر طلبی را در ذات خود نهفته دارند. در همین رابطه اسلام شیعی معتقد است که نهایتاً یک جامعه و حکومت واحد اسلامی تحت زعامت مقامات عالی سیاسی - مذهبی نظام اسلامی ایران در سطح جهان شکل خواهد گرفت (دهقانی فیروزآبادی: ۱۳۹۲، ۱۶۸). شیخ یوسف قرضاوی از علمای معاصر اهل سنت و از رهبران اخوان المسلمین نیز در راستای این ایده کلان عنوان می دارد که حکومت اسلامی حکومتی نژادی و منطقه ای نیست و خود را در چارچوب مرزهای جغرافیایی محبوس نمی کند علاوه بر این از آن جهت که رسالت اسلام رسالتی عام و جهانی است حکومت آن نیز فراگیر و جهانی خواهد بود (کامران و زارعی، ۱۳۸۳: ۶).

ناگفته پیداست که اتخاذ رویکرد فراملی گرایانه توسط ایدئولوژی های خاورمیانه محور (هم در بعد سلبی و هم ایجابی) ضمن تضعیف بیش از پیش ایده دولت، چون با نظام بین الملل حاکم در تعارض بوده و هست لذا عکس العمل قدرت های بزرگ و به ویژه آمریکا را به دنبال داشته و دارد به طوری که اسلام سیاسی، افراط گرایی و تروریسم (به ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر)، به عنوان سه تهدید اساسی به ترجیح بند استراتژی های امنیتی اغلب قدرت های بزرگ و خصوصاً آمریکا مبدل شده و همین نکته آنها را بیش از پیش به سمت توجه به ضرورت اصلاحات خاورمیانه و تلاش جهت خشکاندن خاستگاه چنین تفکراتی با تعریف استراتژی های نرم و سخت سوق داده است (ابوالحسن شیرازی و پارسه، ۱۳۹۳: ۸۳).

۴-۴. منافع مادی

منافع مادی حاصل از فروش سلاح و ذخائر عظیم نفتی از جمله عواملی هستند که هم متأثر از مولفه ضعف دولت می‌باشند، هم رقابت بین کشورهای منطقه را دامن زده‌اند و هم زمینه‌ساز مداخله قدرت‌های بزرگ بوده‌اند. احتشامی و هینه بوش در مقاله‌ای مشترک ضمن اشاره به نقش منابع نفتی در وابستگی متقابل کشورهای دارنده نفت در خاورمیانه با قدرت‌های بزرگ مصرف‌کننده نفت عنوان می‌دارند که ثروت حاصل از نفت قدرت‌های غربی را به منطقه کشانده تا هم از تولیدکنندگان متمایل به غرب حمایت کنند و هم اینکه جریان آزاد نفت را تضمین نمایند (احتشامی و هینه بوش، ۱۳۹۰: ۵۵۲). علاوه بر ثروت حاصل از تسلط قدرت‌های بزرگ بر منابع انرژی خاورمیانه، گزارش انستیتو بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم نشان می‌دهد که ۳۵ درصد کل صادرات سلاح قدرت‌های بزرگ مشتمل بر آمریکا، روسیه، فرانسه، آلمان و... از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ به مقصد خاورمیانه بوده است. از میان ۱۵۵ کشور مورد بررسی موسسه مذکور، عربستان سعودی بیشترین حجم واردات سلاح را داشته و به همراه سه کشور امارات متحده عربی، مصر و عراق در میان ده کشور اول واردکننده سلاح در یک دهه اخیر بوده‌اند (SIPRI Fact Sheet, 2019). بررسی دو مولفه ثروت حاصل از نفت و فروش سلاح به دولت‌های خاورمیانه مبین نکته روشن اثرگذاری آنها بر مداخله روزافزون قدرت‌های بزرگ است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا به روش تحلیلی - تبیینی به واکاوی چگونگی اثرگذاری دولت‌های ضعیف خاورمیانه بر مجموعه امنیتی منطقه و نقش آن در تشدید مداخله قدرت‌های بزرگ در منطقه پرداخته شود. تشریح چگونگی این اثرگذاری مبتنی بر این فرض بود که دولت‌های خاورمیانه و به صورت خاص عراق و سوریه به واسطه ضعف در ساختار و کج‌کارکردی، در عرصه داخلی دچار تنش و ناآرامی می‌باشند. با توجه به ارتباط دو سطح داخلی و خارجی، این ناآرامی به سطح منطقه سرایت کرده و زمینه‌ساز

منازعه آمیز شدن مجموعه امنیتی منطقه و مداخله قدرت های بزرگ گردیده اند. در انجام پژوهش از مکتب امنیتی کپنهاگ و به صورت خاص از سه نظریه «دولت در دیدگاه بوزان»؛ «کارکردهای پنج گانه امنیتی دولت»؛ و «مجموعه امنیتی منطقه ای» بهره برده شد چرا که این نظریه به واسطه توجه توأمان به امنیت «مضیق» و «موسع» و نیز سه سطح داخلی، منطقه ای و جهانی تحلیل واقعی تری از اوضاع خاورمیانه پسا جنگ سرد ارائه می دهد.

بر مبنای تحلیل صورت گرفته در پژوهش نتایج ذیل حاصل شد:

الف) اغلب دولت های خاورمیانه به واسطه تقدم نهاد برآمده، استفاده از مدل غیراصیل ملت سازی و امپریالی، تعریف مرزهای جغرافیایی بدون تناسب با بافت اجتماعی - فرهنگی و نیز کج کارکردی در بخش های مختلف نتوانسته اند روایتی مشروع به شهروندان ارائه نمایند، لذا این وضعیت کاهش مشروعیت و شکنندگی آنها را رقم زده است. شکنندگی دولت ها با اثرگذاری بر سطح منطقه ای و پویش های امنیتی، فرهنگ آنارشیک حاکم بر منطقه را به سمت منازعه آمیز شدن پیش برده که می توان ویژگی های آن را به صورت «تعارض منافع ملی»؛ «مسابقه تسلیحاتی»؛ «نبود رژیم های امنیتی»؛ «استفاده از جنگ به عنوان یک ابزار مشروع»؛ و «امنیتی سازی افراطی» برشمرد که پیامد آشکار آن بروز و ظهور ناامنی است.

ب) چالش های امنیتی حاصل از منازعه آمیز بودن مجموعه امنیتی منطقه خاورمیانه نخست زمینه ساز مداخله قدرت های بزرگ و رقابت آنها در عرصه جهانی حول محور خاورمیانه گردیده است. دوم دولت های منطقه را وادار ساخته است تا برای تامین منافع، سیاست افزایش قدرت (هم درون زا و از طریق تقویت بنیه نظامی و هم برون زا و از طریق اتحاد با قدرت های فرامنطقه ای) و تضعیف رقبا را (از طریق بهره برداری از ضعف های درونی) در پیش بگیرند.

ج) مادامی که ضعف دولت های خاورمیانه هم از حیث ساختاری و هم کارکردی مرتفع نگردد، امکان حل و فصل چالش های امنیتی منطقه ای بسیار پایین است.

د) وجود دولت‌های قوی دارای تعامل بر مبنای منافع ملی با قدرت‌های بزرگ می‌تواند شرایط را برای گفتگو و دیالوگ در خصوص مسائل مختلف فراهم سازد و بدین وسیله به کاهش تنش و افزایش امنیت مساعدت نماید.

بدیهی است که منازعه‌آمیز شدن مجموعه امنیتی خاورمیانه صرفاً معلول ضعف دولت‌های منطقه نیست و مولفه‌های متعدد دیگری در آن دخیل هستند لذا پیشنهاد می‌گردد در پژوهش جداگانه‌ای نقش سایر متغیرها بر این وضعیت (منازعه‌آمیز شدن مجموعه امنیتی منطقه خاورمیانه) بررسی و تحلیل گردد. از طرف دیگر پیامدهای منازعه‌آمیز شدن مجموعه امنیتی منطقه خاورمیانه نیز مقوله مهم دیگری است که تبیین آن می‌تواند وجهه همت سایر پژوهشگران قرارگیرد.

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و پارسه، رضا (۱۳۹۳)، «ائتلاف سه‌گانه ایران، سوریه و حزب‌الله و تاثیر آن بر منافع آمریکا در خاورمیانه»، **سیاست جهانی**، دوره ۳، شماره ۱، صص ۱۱۳-۷۳.
- اختیاری امیری، رضا (۱۳۹۶)، «تاثیر شکنندگی دولت سوریه در تغییر تعاملات امنیتی خاورمیانه»، **پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام**، سال ۷، ش ۳، صص ۱۸۸-۱۵۵.
- ایوب، محمد (۱۳۹۴)، **خاورمیانه از فروپاشی تا نظم‌یابی**، ترجمه مهدی زیبایی و سجاد بهرامی مقدم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- برچر، مایکل (۱۳۹۴)، **بحران در سیاست جهان: ظهور و سقوط بحران‌ها**، ترجمه فردین قریشی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، الی ویور و یاپ دو ویلد (۱۳۹۲)، **چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، الی ویور (۱۳۸۸)، **مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

تریپ، چارلز (۱۳۹۰)، «سیاست خارجی عراق»، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ریموند هینه بوش و انوشیروان احتشامی، ترجمه رحمن قهرمان پور و مرتضی مساح، دانشگاه امام صادق (ع)، صص ۳۵۰-۳۰۹.

چگنی زاده، غلامعلی؛ تاجیک، هادی و نبوی، سیدمهدی (۱۳۹۲)، «تأثیر تحولات سوریه بر الگوی تعاملی میان ایران و ترکیه؛ الگوی مفهومی و نظری»، آفاق امنیت، سال ۶، ش ۲۰، صص ۱۱۰-۶۱.

خلیلی دیزجی، قانیدی زاده، نجمه (۱۳۹۳)، «وضعیت مخازن مشترک نفت و گاز ایران از منظر حقوق بین الملل»، ماهنامه اکتشاف و تولید نفت و گاز، ش ۱۱۰، صص ۸-۳. داد اندیش، پروین، ولی کوزه گر کالجی (۱۳۸۹)، «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی»، راهبرد، سال ۱۹، ش ۵۶، صص ۱۰۷-۷۳.

درآینده، روح الله و احمدی، حمید (۱۳۹۷)، «سیاست روسیه در بحران سوریه و پیامدهای آن بر منافع ملی ایران» مطالعات روابط بین الملل، شماره ۴۴، صص ۹۵-۶۹.

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۲)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.

دیدبان امنیت (۱۳۹۱)، «القاعده عراق: تلاش برای بازسازی»، ش ۵، صص ۴۸-۴۵.

دیدبان امنیت (۱۳۹۱)، «تداوم قیام مردمی، فرافکنی آل خلیفه»، ش ۳، صص ۴۸-۴۳.

روحی دهبه، مجید (۱۳۹۶)، «خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی؛ بحران دولت

ملی و نظم منطقه ای»، دولت پژوهی، سال سوم، ش ۱۲، صص ۱۰۵-۷۱.

سردارنیا، خلیل الله، کیانی، فائزه (۱۳۹۵)، «تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف های

اجتماعی»، جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۴، شماره ۱، صص ۱۳۲-۱۱۱.

سیف زاده، حسین، روشندل، جلیل (۱۳۸۲)، تعارضات ساختاری در منطقه خاورمیانه،

تهران: مرکز مطالعات خاورمیانه.

- قرنی، بهجت (۱۳۹۷) «خاورمیانه بعد از دوران جنگ سرد: معمای امنیتی چندلایه»،
خاورمیانه بعد از قیام‌های عربی، لوئیس فاوست، ترجمه ناصر پورابراهیم، تهران:
موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقاتی بین‌المللی ابرامعاصر تهران، صص ۱۲۷-۹۳.
کاظمی، حجت (۱۳۹۵)، «خیزش‌های هویتی، دولتهای شکننده و بحرانهای ژئوپلیتیکی
خاورمیانه»، ژئوپولیتیک، سال ۱۳، ش ۱، صص ۱۷۲-۱۴۶.
- کامران، حسن، زارعی، بهادر (۱۳۸۳)، قلمرو مرزهای ملی در جهان اسلام از دیدگاه
فقه‌های اسلامی، جغرافیا، ش ۳، صص ۱۸-۱.
- کمپ، جفری، هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، **جغرافیای استراتژیک خاورمیانه**، ترجمه سید
مهدی حسینی متین، دوجلد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوهشاهی، میرزاده (۱۳۹۴)، «پایداری داعش و جهانی شدن داعش»، **دیده بان امنیت**،
پژوهشکده مطالعات راهبردی، ش ۴۴، صص ۴۲-۳۵.
- کیانی، وحید، افضل، رسول، بدیعی ازندهای، مرجان، ذکی، یاشار (۱۳۹۳)، «فرایند
قلمروسازی گفتمانی؛ نقدی بر نظریه هلال شیعی»، **پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام**
دوره ۴، شماره ۲، صص ۱۲۴-۹۹.
- لسه، ایان او، ناردولی، بروس ر، ارغوان، لاری (۱۳۸۵)، «منابع ستیز در خاورمیانه
بزرگ»، **راهبردهای امنیتی ایالات متحده در خاورمیانه** داود غرایاق زندی، ترجمه
علیرضا سلطانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی. صص ۱۷۶-۱۰۳.
- نبوی، سیدعبدالمیر، دری، مریم (۱۳۹۶)، «ضعف دولت - ملت‌سازی در سوریه و وقوع
جنگ داخلی در این کشور (۲۰۱۱-۲۰۱۶)»، **دوفصلنامه دانش سیاسی**، سال ۱۳، ش
اول. صص ۱۲۱-۹۹.
- هوشی‌سادات، سید محمد (۱۳۹۵)، **تاریخ سیاسی - اجتماعی خاورمیانه از عصر قدیم
تا پسا عصر جدید**، تهران: دانشگاه تهران.
- هینه بوش، ریموند (۱۳۹۰)، «چارچوب تحلیلی»، **سیاست خارجی کشورهای
خاورمیانه**، ریموند هینه بوش و انوشیروان احتشامی، ترجمه رحمن قهرمان‌پور و
مرتضی مساح، دانشگاه امام صادق (ع)، صص ۶۶-۱۷.

- Ayubi, N. N (1996),” **Over-stating the Arab state: Politics and society in the Middle East**”, IB Tauris.
- Blanchard, Christopher (18/03/2011), "Libya:Unrest and U.S. Policy", Congressional Research Service (CRS), Report for Congress, RL33142,18 March 2011,20/07/2019, Available at: www.crs.gov
- Bromley, S (1994), ” **Rethinking Middle East Politics**”, University of Texas Press.
- Buzan, B (1991),**People, States and Fear:An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era**, Boulder, CO:Lynne Rienner.
- Buzan,B (1983), **People, states, and fear:The national security problem in international relations**,Wheatsheaf Books Brighton.
- Buzan,B.,Wæver,Ø., & De Wilde, J (1998), **Security: A New Framework for Analysis**, London:Lynne Rienner.
- Cohen, Zachary, Liptak, Kevin(13/4/2018), ”US,UK and France launch Syria strikes targeting Assad's chemical weapons”, 22/6/2019, Available at:<https://edition.cnn.com/2018/04/13/politics/trump-us-syria/index.html>
- Desch, M.C (1993), **When the Third World Matters:Latin America and United States Grand Strategy**, Baltimore,MD:Johns Hopkins University Press.
- Evans, G(2004), “The responsibility to protect:Rethinking humanitarian intervention”, Paper presented at **the Proceedings of the ASIL Annual Meeting**.
- Fawcett, Louise (2018) ,States and sovereignty in the Middle East: myths and realities, **International Affairs**, 93: 4 .pp 789–807.
- Fuller,Grahame(17/10/2018),”the-geopolitics-of-the-khashoggi-murder”20/5/2019, Available at:<http://grahamefuller.com/the-geopolitics-of-the-khashoggi-murder/>
- Gause III, F.G(2014), ”Beyond sectarianism:The new Middle East cold war”, Brookings **Doha Center Analysis Paper**.pp 1-27.
- Halliday , Fred (2005), **The Middle East in International Relations Power, Politics and Ideology**, London: Cambridge University Press.
- Holsti, K. J (1996), **The State, War and the State of War**, Cambridge:Cambridge University Press.
- Jackson,R.H (1993),**Quasi-states: sovereignty, international relations and the Third World** (Vol. 12): Cambridge University Press.
- Katzman, Kenneth (2013) **Iraq: Politics, Governance, and Human Rights, Specialist, in Middle Eastern Affairs**.
- Lijphart, Arend (1977), **Democracy in plural societies,A comparative exploration**. New Haven: Yale University Press.
- Maoz, Zeev(2004),**Building Regional Security in the Middle East**.
- Miller,B (1998),”The Logic of US Military Interventions in the Post-Cold War Era”, **Contemporary Security Policy**, pp72–109.
- Oskanien, K., & Oskanian, K(2013), **Fear, Weakness and Power in the Post-Soviet South Caucasus: a theoretical and empirical analysis**. Springer.

- Sharp, Jeremy and Christopher Blanchard (2012), "Armed Conflict in Syria: U.S. and International Response", Congressional Research Service (CRS), Report for Congress, RL33487, 21 August 2012, Available at: www.crs.gov.
- Sipri(2019)" TRENDS IN WORLD MILITARY EXPENDITURE, 2018", 17/10/2019, https://sipri.org/sites/default/files/2019-04/fs_1904_milex_2018_0.pdf
- Tessler, Mark (2002), "Islam and Democracy in the Middle East: The Impact of Religious Orientations on Attitudes toward Democracy in Four Arab Countries", **Comparative Politics**, Vol. 34, No. 3, pp337-354.
- The Institute for Economics and Peace(2016), **the Global Terrorism Index**, University of Maryland.
- Wimmer, Andreas(2003), Democracy and Ethno-Religious Conflict in Iraq, paper presented at the Center on Democracy, Development and the Rule of Law, Stanford University

۱۰۶

سیاست جهانی

فصلنامه علمی سیاست جهانی، دوره هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۸، پیاپی ۲۸